



ضحی

نشریه دانشجویی سیاسی،
مذهبی و اجتماعی «ضحی»
اسال اول اشماره اول اپاییز ۱۳۹۹
اتعداد صفحه: ۴۴

مغناطیسی پژواک ها

نگاهی به دو قطبی های فضای
مجازی

مطالبه گری

معاونت نمی خواهد...

درام

از خدای ماشینی
تا سوپرکتیویسم

لابیرنت لیبرال

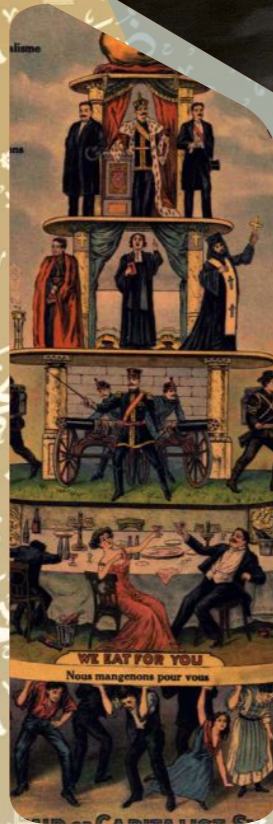
غولی به نام آزادی بیان،
اسیر هزارتوی لیبرال

عقرب در آتش

مرثیه ای برای یک رویا

فهرست

- ۲۸..... تمدنسازی؛ ۴ «سر مقاله»
 اعتقاد یا عمل (مصاحبه) ۶..... مغناطیس پژواک ها
 ۳۰..... درام؛ نگاهى به دوقطبی های فضای مجازی
 از خدای ماشینی تا سوپرکتیویسم ۱۰..... زن اسلامی
 ۳۴..... قاف؛ ۱۴..... صهیون و رویای سینما
 بازگشتی دراماتیک به سیره پیامبر رحمت ۱۶..... مطالبه گری معاونت نمی خواهد
 ۳۷..... او به درد شما نمی خورد..... ۱۸..... عقرب در آتش
 ۳۸..... داستان کوتاه..... ۲۲..... مرثیه ای بر یک رویا
 «دوربرگردان» ۲۴..... لایبرنت لیبرال
 غولی به نام آزادی بیان ، اسیر هزارتوی لیبرال



شناسنامه:

نشریه دانشجویی
 سیاسی،
 مذهبی و اجتماعی
 «ضحی»
 اسال اول
 اشمارة اول
 اپاییز ۱۳۹۹
 اتعداد صفحه: ۴۴



- صاحب امتیاز:
علی اسدی جلودار
- مدیر مسئول و سردبیر:
هادی پایدار
- طراحی و صفحه آرایی:
ضحی گرافیک (۰۹۲۲۹۷۰۷۴۱۰)
- گروه نویسندگان (این شماره):
هادی پایدار، علی اسدی جلودار، امیرحسین منصفی
- با تشکر ویژه از:
کارشناس نشریات دانشگاه علوم پزشکی تبریز، جناب آقای پارسایی
- تقدیم به:
روح پاک دانشمند هسته ای و دفاعی، شهید محسن فخری زاده

اینستاگرام:
 zoha_mag



تلگرام:
 @Hadi_paydar78 @zoha_mag کانال



هادی پایدار | مدیر مسئول

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وَالضُّحٰی ﴿١﴾ وَاللَّیْلِ اِذَا سَجٰی ﴿٢﴾

سوگند به روز در آن هنگام که آفتاب برآید (و همه جا را فراگیرد) و سوگند به شب آن گاه که آرام گیرد ...

ضحی حرف تازه ای نیست، نگرش نویی ندارد، ادعا ندارد مدرن است و هیچ گاه به کهنه انگاشتن ۱۴۰۰ ساله باور هایش مغموم نیست. بیم آن نداریم که تا سخن از توصیف عصر نوین و اعجاز تکنولوژی می آید، شیفته ی جلواتش شویم و آب از لب و لوجه مان بریزد.... ما حرف بیش از چهارده قرن پیش را باز می گوئیم که نه تنها از پوسیدگی ارثی نبرده، اتفاقاً به سر بسیاری از مغز های کوچک زنگ زده مملکتمان، زیادی است....

اکنون، در آخرین نفس های رو به موت قرن چهاردهم شمسی (که این اواخر به زور ماسک و اکسیژن جان سالم به در برده است)، امت ایران مالا مال درد و زنج های اقتصادی، روانی، سیاسی و فرهنگی است و چندین برابر مشکلات نحلّه ها و سبک های گوناگون فکری و فلسفی دامانش را فرا گرفته.

هدف در این وانفسای تضارب آرا و به پاخاستن فتنه ی گردن به جرس ها_ کنار زدن حجاب های ماتریالیستی زمانه نو و جستجویی است **آگاهانه** پیرامون نقاط تلاقی مضامین اسلام با هرآنچه اکنون در جهان معاصر رخ می دهد. از هنر و ادبیات و فلسفه گرفته تا سیاست و اجتماع و فرهنگ.... همه و همه فقط از یک رهگذر خواهند گذشت که **اسلام** نام دارد....

اما مگر سرمان درد می کند که برخلاف جهت جریان دریای نشریات دانشجویی شنا کنیم و سخنانی بگوئیم که به مذاق خیلی ها خوش نیاید؟

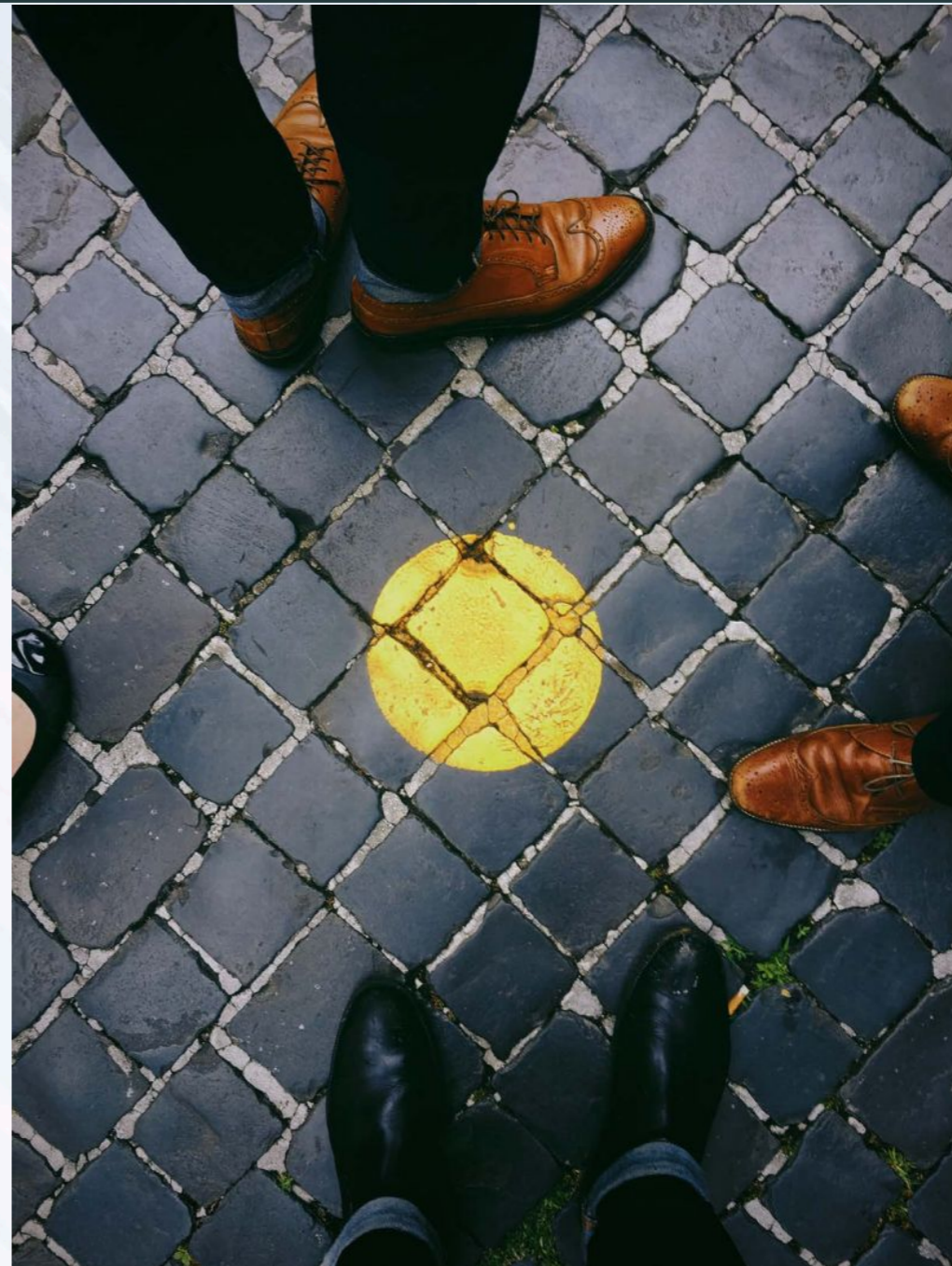
و آیا صلاح بر آنست در جامعه ای که سرتاپای آن را تفکر ماکیاولیستی فرا گرفته و شیفتگان آن، در کوچه پس کوچه های «باستی هیلز» جولان می دهند، قلم به دست بگیریم و بنویسیم هرآنچه را که بی گمان، چنان تیری، آسودگی مارا هدف قرار خواهد داد و بگوئیم هر سخنی را که دلها، از شدت کینه، زبان به تحقیر و تمسخرش خواهند گشود؟

پاسخ روشن است. ما آموخته ایم که در تمامی مسائل مستحدثه، همواره دین و احکام آن را به مثابه مطلق حق بگیریم و شرایط جدید و مقتضیات زمان را حول این محور لایتبدل معنا کنیم و بنابراین، هرگز در برابر این سؤال که «چرا اخلاق را از بحث های ماهوی مربوط به هنر و فلسفه و سیاست جدا نمیکنید؟» **دچار تردید نمیشویم.**

ما ژورنالیسم حرفه ای را نیز، بتی نمیدانیم که در پرستشگاه هایی با نام نشریات مدرن، اصول و ارزش هایش به عبادت گرفته شود.... معیار در نگارش هر آنچه بر روی کاغذ، نقش می بندد، سخن حق است. نه از بهر ذوق عامه و نه بخاطر تز روشنفکری، کلمه ای نگاشته نخواهد شد....

حال، پس از گذشت چهار دهه از آفرینش فجر_ اولین بارقه های نور امید و آزادی_ بر بلندای قلل اندیشه ایستاده ایم تا منتها الیه پرتو های نوری را به نظاره بنشینیم که بسیاری سعی در بی سو کردنش دارند و

اینگونه **ضحی** را رقم بزنیم.



ZOHA_magazine

نشریه دانشجویی سیاسی، مذهبی و اجتماعی

ضحی



ZOHA_magazine

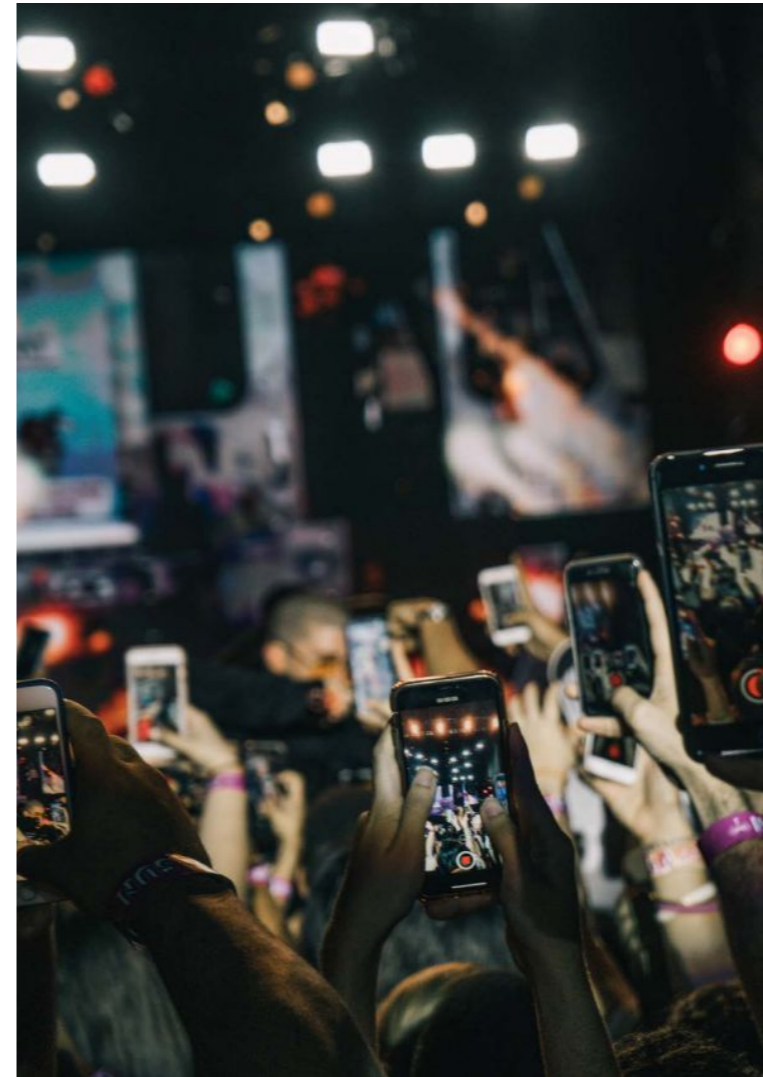
نشریه دانشجویی سیاسی، مذهبی و اجتماعی

ضحی

مغناطیسی پژواک ها

نگاهی به دوقطبی های فضای مجازی

هادی پایدار پزشکی ورودی ۹۷



یکی از اقوال مشهوری که سالیان متمدنی پیرامون سینما، تلویزیون و اخیراً بخصوص درباره فضای مجازی و شبکه های ارتباط جمعی گفته می شود، این است که «اینها ظرفیایی هستند که هر مظلومی را می پذیرند؛ اینها «ابزار» هستند و این ما هستیم که باید از این ابزار درست استفاده کنیم» یا «فضای مجازی شمشیر دولبه است، هم می تواند برای ما مفید باشد و هم به ما ضرر برساند، مهم نوع استفاده و محتوایی است که در آن قرار می دهیم» و کسی هم از خود نمی پرسد چرا پس از گذشت چهار دهه از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، ما نتوانسته ایم بر غول بی شاخ و دم رسانه های اجتماعی فائق آییم و هربار با رخنه ی موجی در فضای مجازی جامعه، چنین به نظر می آید که ستون های حکومت به لرزه افتاده و تاب تحمل نظرات مخالف

را نداشته، دولت سریعاً به سانسور همه جانبه علیه همه ی کانون های فساد! اقدام می کند. اما برآستی علاج این امر در چیست؟

کششی سحرآمیز

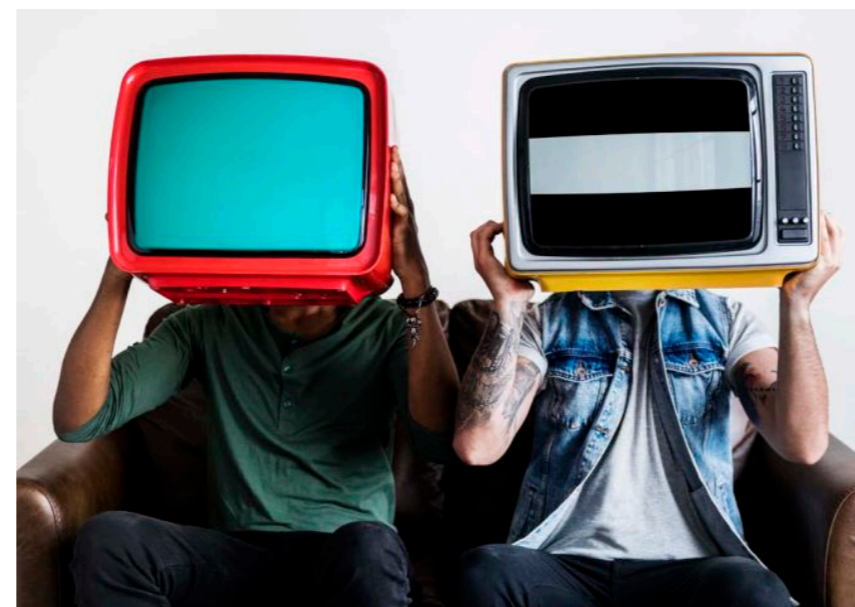
اکنون زندگی ما، به خصوص کودکان و نوجوانانمان، در اوقات فراغت نظم مسلکی خویش را از دست داده و نظامی متناسب با شبکه های اجتماعی گرفته است. کابوس یک روز بدون گوشی و بدون شرکت در شبکه های مجازی یکی از سخت ترین تصورات عهد جدید حیات انسان است که نشان از اوج وابستگی بشر به مظاهر نوین تکنولوژی دارد. این امر پیش از آنکه به محتوای رسانه ها ارتباط پیدا کند به آن «جادوی پنهان» یا «بار ناخودآگاه» ارتباط دارد که در ذات

خویش نوعی رابطه ی «تسخیری» است که از طریق ایجاد جاذبه در تماشاگر برقرار می شود - اگرچه تسخیر به میل، نه به علف و اکراه. ظاهراً هیچ گونه اکراه یا اجباری در کار نیست، اما اگر درست به این رابطه بیندیشیم خواهیم دید که غالباً رشته ی این جاذبیت نه به کمالات انسانی بلکه به ضعف های او بند شده است. و این چنین، هرچند سخن از «جبر» به معنای فلسفی آن نمی توان گفت، اما باید بین مردم و رسانه ها، وجود نوعی «رابطه ی ایجابی» را پذیرفت: کششی سحرآمیز و غیرقابل مقاومت.

رسانه، خود پیام است

مارشال مک لوهان، متفکر کانادایی که به پیشگویی های اعجاب برانگیزش در باب رسانه های جدید و تکنولوژی معروف است، حدود ۶ دهه پیش، در مقاله ی «رسانه، خود پیام است» (انگلیسی: The media is the message)، مطلبی را نقل می کند که بسیار جای عبرت دارد:

«تجزیه و تحلیل برنامه و «محتوا» هیچ نشانه و مدرکی از جادوی این وسایل یا «بار ناخودآگاه» (Subliminal Charge) آنها به دست نمی دهند... او معتقد است ورای مفاهیمی که در رسانه ها ارائه می شود، این خود بنیادی ابزار های ارتباط جمعی است



که به ضمیر انسانها اثر می گذارد که طبیعتاً هیچ یک از ما قادر به درک آن نیستیم و تمایلی هم برای کسب اطلاع از ماهیت تکنولوژی و رسانه مدرن در بشر دیده نمی شود. در غالب انسان ها میلی درونی برای غفلت طلبی، گریز از تفکر و جدیت، بازی و شوخی، تلذذ و تفنن و... موجود است و در کودکان بیشتر. «رشد عقلی» انسان در تمدن غربی منتهی به «رشد عقل جزوی و حسابگر» است و بنابراین، عموم انسان ها، به جز متفکرین و فلاسفه، از کودکی خویش فاصله نمی گیرند و امیال کودکانه ی خویش را تا دم مرگ حفظ می کنند. در تمدن امروز، کودک بودن، غفلت طلبی و گریز از واقعیت یک ارزش مقبول و محمود است و لذا، کم نیستند کسانی که اگرچه از کودکی فاصله گرفته اند، اما برای جلب محبوبیت، خود را به کودکی می زنند و به اصطلاح، کودک درون خود را فعال می کنند. کودک در بهشتی برزخی بیرون از واقعیت تمدن و در کمال غفلت، اما معصومانه زندگی می کند و بازگشت به این عالم دور از رنج پر از لذت و تفنن، آرزوی عموم انسان هایی است که تمدن امروز آنان را از رشد عقلانی محروم داشته است. اما تمدن سنتی و دینی مردمان را از اخلاص در بهشت زمینی و عوالم کودکی دور می کند، چراکه انسان سنتی و دینی غایت حیات خویش را

«ناکجا آبادی فراتر از جسم و زمین» می جوید. جادوی ابزار نوین رسانه جمعی، خارج از حیطه ی مفاهیم، در برزخ «تأثرات احساسی و روانی» ظاهر می شود و لذا اثرات تخریبی و یا احیاناً تربیتی خویش را بیشتر بر «ضمیر نا به خود» باقی می گذارد، اگرچه راه «دنیای خودآگاهی» نیز بر آن بسته نیست.



زندان های بدون دیوار

«اثرات تکنولوژی در قلمرو عقاید و مفاهیم حادث نمی شود، بلکه الگوهای احساسی را بدون مقاومت و به طور مستمر تغییر می دهد.»

الگوهای احساسی انسان ها در جوامع مختلف مبتنی بر عادات و تعلقات و آداب و رسوم آن قوم هستند و عادات و تعلقات و آداب و رسوم نیز از فرهنگ منشأ می گیرند. بین فرهنگ و معتقدات

رابطه ای کامل و مستقیم، اما ناپیدا، موجود است و لذا ورود غیرمترقبه ی محصولات تکنولوژی به جامعه ای که هنوز فرهنگ و ساختاری سنتی متکی بر دین دارد، به یک تعارض ناپیدای فرهنگی در باطن آن جامعه منجر خواهد شد. مک لوهان در ادامه می گوید: «پذیرش



رابطه ای کامل و مستقیم، اما ناپیدا، موجود است و لذا ورود غیرمترقبه ی محصولات تکنولوژی به جامعه ای که هنوز فرهنگ و ساختاری سنتی متکی بر دین دارد، به یک تعارض ناپیدای فرهنگی در باطن آن جامعه منجر خواهد شد. مک لوهان در ادامه می گوید: «پذیرش

۱- عبارت مشهوری از مارشال مک لوهان است که پیام را به شکل رسانه نسبت می دهد، نه آنچه توسط رسانه منتشر می شود. مک لوهان می گوید تأثیر یک رسانه بر افراد یا جامعه، به میزان شدت تغییرات در مقیاس ها و معیارهایی بستگی دارد که هر فناوری جدید یا هر امتدادی از وجود در زندگی روزمره به وجود می آورد.



ZOHA_magazine

نشریه دانشجویی سیاسی،

مذهبی و اجتماعی

ضحی



ZOHA_magazine

نشریه دانشجویی سیاسی،

مذهبی و اجتماعی

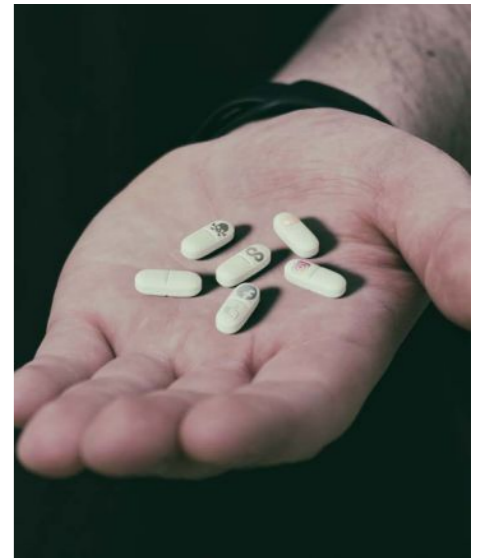
ضحی

فرمانبردارانه و ناخودآگاهانه‌ی اثر «رسانه»، این وسایل را برای انسان‌هایی که آنها را به کار می‌برند به زندان‌های بدون دیوار مبدل کرده است. همان‌طوری که ای. جی. لیبینگ در کتاب خود به نام «مطبوعات» گفته است، اگر انسان نداند که به کجا می‌رود، «آزاد» نیست، حتی اگر برای رسیدن به «آنجا» تفنگی در دست داشته باشد. زیرا هر یک از وسایل سلاح نیرومندی است که می‌توان با آن، وسایل دیگر گروه‌های دیگر را تهاج کرد. نتیجه این شده است که عصر حاضر تبدیل به صحنه‌ی یکی از جنگ‌های داخلی چند جبهه‌ای گردیده که تنها محدود به دنیای هنر و سرگرمی‌ها نیست. به نظر می‌رسد وضع کنونی عموم اقوامی که آنان را «جهان سوم» می‌نامند در برابر تمدن غرب، وضع کودکی است که شیفتگی‌اش در برابر اسباب‌بازی‌های رنگارنگ چشم او را بر خیر و صلاحش بسته است.

دو قطبی در فضای مجازی، از نگاه آمار

در این بخش قصد داریم به شکل جزئی تری در باب **تأثیر ذاتی** رسانه های جمعی از قبیل اینستاگرام، توئیتر و فیس بوک بر اذهان جامعه، بپردازیم. یکی از همین اثرات ماهوی شبکه های اجتماعی، ایجاد دو قطبی شدیدی است که روز بروز در جوامع مختلف و بخصوص در جامعه ملتهب ایران، عرضه اندام می کند.

در پژوهشی که در بازه سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۴ در فیس‌بوک انجام شد، مشخص شده که مردمی که در این فضا حضور دارند، تنگ‌نظرتر و متعصب‌تر شده‌اند و به جای تعامل و تمایز، به دنبال عقاید مشابه خود می‌گردند و به جای این که باعث



شوند که تعامل و تضارت صورت گیرد، باعث قبیل‌های و بسته‌تر شدن فضاهای فکری خویش می‌شوند. در این پژوهش آمده است که «باعث تقویت و استحکام تعصب، تفرقه و قطبی شدن می‌شود» (Del Vicario et al, 2016).

مطابق با داده‌کاو‌های صورت گرفته در توئیتر در بازه زمانی ۱۳ دی تا ۴ بهمن ماه ۱۳۹۸، بیش از ۷۲ هزار توئیت توسط حداقل ۵۳ هزار کاربر منتشر شده است که در آن کلیدواژه‌های «بلاک» و «آنفالو» آمده و محتوای آن عمدتاً به بلاک کردن یا آنفالو کردن کاربران مخالف اشاره دارد. نکته جالب توجه آن است که این توئیت‌ها بیش از ۶۸۳ هزار بار لایک شده‌اند.

اوج این قبیل توئیت‌ها همزمان با روز ۱۳ بهمن ۹۸ و ترور سردار قاسم سلیمانی بوده که بیش از ۱۳ هزار توئیت توسط ۸۰۵۵ کاربر، در این روز با کلیدواژه‌های بلاک و آنفالو دیده می‌شود. در این روز بسیاری از کاربران توئیتری یکدیگر را بلاک و آنفالو کرده‌اند. مشابه با این وضعیت را در روز ۲۱ دی‌ماه همان سال و همزمان با افشای علت اصلی سقوط هواپیمای اوکراینی مشاهده می‌کنیم که در این روز نیز حداقل ۵ هزار توئیت توسط ۳۶۸۸ کاربر با محتوای بلاک و آنفالو منتشر شده است. لازم به ذکر است، امسال نیز همزمان با ماجرای هشتگ #اعدام_نکنید اتفاق مشابهی به وقوع پیوست که به مقتضای حجم مقاله از ذکر آن خودداری می‌کنیم.

های اجتماعی پای ثابتی دارد، یکی از علل عمده قطبی شدن فضای مجازی است. برای مثال، وقتی در اینستاگرام، پست‌های خاصی لایک و صفحه‌های مشخصی فالو می‌شود، هوش مصنوعی تعبیه شده در سرور این رسانه‌ها، در بخش جستجو (search) انبوهی از پست‌هایی را به نمایش می‌گذارد که مورد علاقه مخاطب است و محتوایی شامل هر آنچه فرد از دیدن و شنیدن آنها لذت می‌برد و اعتقادات و مفاهیمی که در ذهن و روح خود پرورده است، به شدت تأیید می‌کند؛ نه آنکه مضامینی جدید با او به اشتراک بگذارد و یا چه بسا سعی در تغییر و اصلاح مضامین فکری قبلی اش کرده باشد.

امکان دیگری که در این شبکه‌ها وجود دارد آنفالو کردن و بلاک نمودن افرادی است که با کوچکترین اختلاف نظری به مخالف جدی شخص تبدیل می‌شوند. اپلیکیشن‌ها به بشر این امکان را داده‌اند که با فراغ بال نظرات خود را در فضای مجازی ارائه کنند و به اصطلاح، به تخلیه هر آنچه در عقده‌ها و گره‌های ذهنی وجودشان رخنه کرده است، بپردازند. بنابراین، ما عموماً در شبکه‌های اجتماعی همچون کرم‌های ابریشمی می‌مانیم که هر چه بیشتر در این فضای ظاهراً شیرین قدم بگذاریم، پیله‌هایی از جنس تجر و خشک ذهنی به دور خود می‌بافیم و فضایی می‌سازیم که عمدتاً با عقاید ما سازگاری داشته باشد. این عمل باعث می‌شود تا ما دیدگاه متعصبانه‌تری بر باورهای خود داشته باشیم. مشابه همین فرایند نیز در میان مخالفان ما رخ می‌دهد. نتیجه آن می‌شود که بسیاری از کاربران فضای مجازی تحمل نظر مخالف خود را نخواهند داشت و شاهد دو قطبی‌تر شدن جامعه به واسطه حضور در این شبکه‌ها خواهیم بود.

حقایق تلخ

چنین نتیجه‌گیری از مراکز پژوهشی غربی، حقایقی تلخ از تأثیر ماهوی و مستقل از محتوای شبکه‌های اجتماعی در اختیار ما می‌گذارد. ابزار شخصی سازی که در اکثر شبکه

قطب‌های آهنربایی به نام جامعه گشته است. توجه داشته باشیم دو قطبی، لزوماً به معنای افتراق جامعه به دو جبهه‌ی حق و باطل نیست. هر دوی این قطب‌ها ادعای حقیقت دارند و سرسختانه بر سر ادعای خود ایستاده‌اند. در واقع، دو قطبی‌ها، همچون **پرتگاه جهنمی** هستند که در دو سوی صراط عدل و حق، دهان باز کرده‌اند و **سخن حق** گمشده‌ی جامعه بشری _ در این میان فراموش شده است. دو قطبی، واژگان و ادبیات دو طرف را نیز فرسخ‌ها از هم دور کرده است؛ به گونه‌ای که وقتی محتوا و یا خبری از قطب مخالف به دست مخاطب می‌رسد، ابتدا در مواجهه با آن، گارد محکمی از جنس تمسخر و تحقیر طرف مقابل، در ذهن خود می‌سازد.... به جاست در پایان، پرسشی تلخ مطرح شود: آیا بچه‌های مومن و انقلابی که با شور و علاقه خاص و به حسب وظیفه شرعی خود، مشغول تولید محتوای مناسب اسلامی در فضای مجازی هستند، تا بحال از خود پرسیده‌اند چرا این محتوا به دست مخاطبان مخالف نمی‌رسد بلکه تنها دوستان و همفکران حزب الهی، آنها را تأیید می‌کنند و اثری بر دیگران ندارد؟ به نظر می‌رسد فریاد‌های اسلام خواهانه آنها، به صورت **پژواکی** از صدای هم‌مسلمانان، به سوی خودشان باز می‌گردد....

منابع:
_آوبینی، سید مرتضی. مقاله جادوی پنهان و خلسه نارسایی. کتاب آینه جادو. جلد یک. انتشارات واحه. سال نشر: ۱۳۹۰
_مک لوهان، مارشال. کتاب رسانه پیام است. انتشارات کتاب‌های پنگوئن. اولین سال انتشار: ۱۹۶۷

Del Vicario, Michela, Alessandro Bessi, Fabiana Zollo, Fabio Petroni, Antonio Scala, Guido Caldarelli, H. Eugene Stanley, and Walter Quattrociocchi. (January 2016). The Spreading of Misinformation Online, Proceedings of the National Academy of Sciences
_ Ivan B. Dylko. (Nov 2015). How Technology Encourages Political Selective Exposure, Communication Theory, DOI



ZOHA_magazine

نشریه دانشجویی سیاسی، مذهبی و اجتماعی

ضحی



ZOHA_magazine

نشریه دانشجویی سیاسی، مذهبی و اجتماعی

ضحی



زن اسلامی

امیرحسین منصفی | داروسازی اردبیل

جایگاه زن در اسلام

امروزه بحث جایگاه زن در جوامع انسانی، همانند ایام بسیاری در تاریخ بشری از مباحث بسیار مطرح می باشد و همین اهمیت، منجر به طمع عده ای برای بیشتر دیده شدن و خالی کردن کینه ها و عقده های فردی شده است. البته که این امر در قرن های گذشته نیز در همه جای دنیا سابقه داشته و روشن فکر نما های بسیاری با مقاصد شوم از جمله ایجاد زمینه برای پیش بردن اهداف رذل خود، وارد این بحث شده و هر کدام تا توانسته اند، در دوره خود بدعت های بدی را در روابط انسانی گذاشته اند و سلاح پوچ جذابی مانند حقوق جنسیتی برابر داشته اند.

با این حساب، ضروریست که در مقابل این انحرافات فرهنگی ایستاد و از انسان ها با روش های انسانی دفاع کرده و به سراغ حقوق واقعی انسان ها و علی الخصوص زنان جامعه برویم.

حال طبیعی است این حقوق حقیقی را باید در بالاترین و کامل ترین قانون و از ریشه حق جستجو کرد، که اسلام بعنوان جدید ترین و آخرین برنامه الهی، که کامل ترین آن هاست و قوانین وضع شده توسط خود خداوند حکیم است، منبع ما خواهد بود و جایگاه زن در اسلام را بررسی خواهیم کرد.

برشی از تاریخ به روایت قرآن

بنظر می آید اولین بحثی که باید مطرح شود این است که خداوند انسان را از دو جنس خلق کرده است و هر دو جنس را کرامتی داده است (سوره اسرا، آیه ۷۰: *وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ...*) که اشرف مخلوقات شود و در این زمینه، برتری جنسی بر دیگری را مطرح نکرده است و ملاک برتر بودن را تقوای الهی دانسته است. (سوره حجرات، آیه ۱۳: *إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ...*)

از اولین تغییراتی که در جامعه متحجر صدر اسلام و به حکم اسلام ایجاد شد، باز گرداندن حق حیات به دختران بود، در جامعه ای که اگر خانواده صاحب دختر می شد، با شنیدن این خبر به قدری ناراحت می شدند که صورتشان سیاه می شد (سوره نحل، آیه ۵۸: *وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ...)*، در صورتی که اسلام فرزند دختر را هدیه الهی نامیده است (سوره شوری، آیه ۴۹). همچنین پیامبر اکرم (ص)



در این باره فرموده اند: دختران مایه رحمت و برکت زندگی هستند.

علاوه بر این، در آن زمان در موارد بسیاری، نوزادان دختر توسط خانواده کشته می شدند و نیز دختران زنده به گور می شدند، که اسلام افرادی که چنین اقداماتی انجام می دادند را سفیه و نادان نامیده است (سوره انعام، آیه ۱۴۰)

دیگر احقاق حق و شرافتی که اسلام برای زن به وجود آورد، تبدیل زن از کالا و وسیله شهوترانی در ایام ما قبل اسلام، به انسان عظیم الشان بود و شانی به زن داد که بهشت زیر پای مادر باشد (پیامبر اکرم (ص)، جامع السعادات)، و مادر شدن را سعادت برای زن قرار داده است.

لازم به ذکر است پست شمردن احمقانه زن، صرفاً بخاطر جنسیتش و خدشه دار کردن شرافت زنان، تنها در عربستان قبل از اسلام نبوده و در طول تاریخ قومیت های بسیاری که امروزه در آن ها شعار دفاع از حقوق زن داده می شود، دست به رفتار های ظالمانه و حیوانی با جنس مونث زده اند. (یونانیان زن را فرزند شیطان می دانستند و رومیان زن را فاقد روح انسانی می دانستند و در چین به خانواده ای که صاحب فرزند دختر می شد، تسلیت می گفتند) هر چند امروزه نیز در این جوامع شاهد برخورد با زنان بعنوان وسیله تبلیغ کالا و وسیله شهوترانی هستیم، که با ژست ها و شعار هایی همچون آزادی (در واقع بی بند و باری) همراه می باشد.

همچنین باید از این حیلہ گران به ظاهر فهمیده پرسید، برای زن، غیر از فراهم کردن شرایط عریان کردن زن چه کرده اند و آیا در کنار سو استفاده از جسم آنها، برای روح و معنویات زنان نیز اقدامی کرده اند؟ در صورتی که روح لطیف زنان فراتر از ظاهر زیبایشان بوده و وجه تمایز و مزیت بیشتری برای زن محسوب می شود، شاید بتوان از این مساله ریشه برخی جنینش ها و رذالت ها را یافت.

نگاه ابزاری یا فعال در جامعه؟

اسلام هرگز مخالف حضور زن در اجتماع نبوده، همانطور که حضرت خدیجه (س) بعنوان همسر پیامبر اعظم (ص)، ثروت بسیاری را از طریق تجارت به دست آوردند، که شاهدی بر این مدعاست و یا اینکه حضرت فاطمه (س) در بزنگاه های بسیاری با وجود زن بودن شخصاً از حقوق خود و دیگران دفاع می کردند (مثل خطبه فدکیه در مسجد مدینه) و یا حضرت زینب (س) که نقششان در ادامه جریان اسلام غیر قابل چشم پوشی می باشد و همه این بزرگواران از الگوی زنان

مسلمان و البته همه زنان جهان می باشند.

باید بدانیم زن در اسلام، اصلی ترین رکن خانواده است و می توان گفت خانواده بالاترین سازمان اجتماعی، که سلاح دشمنان اسلام،

از بین بردن همین خانواده است و طبیعی است اگر برای از بین بردن خانواده، جایگاه زن را نشان می گیرند و سفارشات اسلام برای حفظ شدن شان زنان، ریشه در حفظ جامعه اسلامی دارد و نه تنها زن محذوف نیست در اجتماع اسلامی، بلکه وظیفه سنگینی دارد که فقط یک زن از انجام آن بر می آید و میدان نبرد زنان متفاوت است و زن مسلمان، آن زن مسلمانیست که با شجاعت و پاکدامنی اسلام را ترویج میدهد و در این دامان پاک، مردان پاک تربیت می یابند، همان طور که فرزندی چون امام حسین (ع) در دامان زنی چون حضرت فاطمه (س) تربیت پیدا می کند و اگر امام حسین (ع) شجاعت و آزادگیش را در نبرد با شمشیر نشان دادند، این حضرت زینب (س) بود که برادرش را در میدان دیگر و به شکلی دیگر تجلی بخشید.

لازم به ذکر است امروزه در مهد جغرافیایی اسلام (عربستان)، عده ای معلوم الحال برای زن حقوق پیش پا افتاده اجتماعی مانند حق رای را قبول ندارند و البته در سالیان نه چندان دور، در تعدادی از کشور های مدعی آزادی بیان و حقوق بشر نیز چنین امکانی وجود نداشت.

امام خمینی (ره) می فرمایند:

در خصوص زنان، اسلام هیچ گاه مخالف آزادی آنان نبوده است، بر عکس اسلام با مفهوم زن به عنوان شیء مخالف کرده است و شرافت و حیثیت او را به وی باز داده است. زن مساوی مرد است. زن مانند مرد آزاد است که سرنوشت و فعالیت های خود را انتخاب کند.

اسلام به قدری برای زن ارزش قائل بوده که سوره ای (سوره کوثر) در هنگام ولادت حضرت زهرا (س) و در شان ایشان بعنوان یک زن نازل شده است.

اسلام همواره از زنان مومن و پاکدامنی چون حضرت مریم (س) و همسر فرعون و همسر حضرت ابراهیم (ع) تمجید کرده و میتوان از آنها به عنوان دیگر الگو های نام برده شده توسط اسلام برای زنان نام برد.

از دیگر حقوقی که اسلام برای زنان لحاظ کرده است، حق فراگیری علم و دانش برای زنان است، طوری که رسول الله (ص) می فرمایند: فراگیری علم و دانش برای هر زن و مرد مسلمان، واجب است.

میتوان گفت اسلام، زن را کدی را که صرفاً به رعایت تعدادی احکام اکتفا می کند نمی خواهد؛ بلکه زنان نیز مسلمانی شان را با نمود بیشتری نشان دهند و بدانند که خداوند متعال و دین



باید بدانیم زن در اسلام، اصلی ترین رکن خانواده است و می توان گفت خانواده بالاترین سازمان اجتماعی، که سلاح دشمنان اسلام، از بین بردن همین خانواده است و طبیعی است اگر برای از بین بردن خانواده، جایگاه زن را نشان می گیرند



ZOHA_magazine

نشریه دانشجویی سیاسی،

مذهبی و اجتماعی

ضحی



ZOHA_magazine

نشریه دانشجویی سیاسی،

مذهبی و اجتماعی

ضحی



منابع:

۱. قرآن کریم
۲. نهج البلاغه
۳. زن از دیدگاه اسلام ، علی ربانی خلخالی
۴. مجموعه آثار ، شهید مطهری
۵. کنز العمال ، متقی هندی
۶. صحیح بخاری ، دار احیاء التراث العربی
۷. امالی شیخ طوسی
۸. صحیفه امام خمینی



ZOHA_magazine

نشریه دانشجویی سیاسی، مذهبی و اجتماعی

صحنی

و خادم و کارپرداز نیست . (نهج البلاغه ، نامه ۳۲)

خداوند متعال به زنان نعمت زیبایی اعطا کرده است و برای حفظ این نعمت ، زنان را به رعایت پوششان ، در آن حدی که در قرآن کریم (سوره نور ، آیه ۳۱) ذکر شده است ، دعوت کرده است و دلیل حجاب اسلامی را ، منفعت خود زنان ذکر کرده است ، تا به پاکدامنی شناخته شوند . (سوره احزاب ، آیه ۵۹ : ذلک ادنی ان یعرفن)

امروزه ممکن است در تمامی کشور ها از جمله سرزمین های اسلامی حق زنان پایمال شود و ظلمی در حق این بخش از جامعه صورت بگیرد ، ولی فراموش نشود در جامعه ی جهانی ظلم به جنسیت محدود نبوده و حقوق مردان نیز رعایت نمی شود ، چرا که هدف انسان نما ها ، حمله به انسانیت است ، این افراد چه بسا مردان را بیشتر از زنان به اسارت گرفته اند و مردان در برخی موارد فاصله بیشتری با حقوق شریف خودشان داشته باشند و البته روبرو هستیم با کج فهمی افراد ، طوری که حقوقشان را نشناخته اند که بخواهند دستیابی به آن را مطرح کنند ، آزادی انسان از بالاترین درجات انسانیت که آزادی مطرح در اینجا ، فرا تر از بی بند و باری و مسائل پیش پا افتاده جسمانی است و اگر زنان جامعه برای این مساله شکایتی دارند به حق است و بدانند در این مظلومیت و دوری از حقوقشان با مردان جامعه شریکند و باید در کنار هم بجنگیم برای این هدف که اسلام نیز برای همین آمد.

البته در کنار این موارد نباید ظالم بودن را محدود به جنس خاصی دانست و همچنین اگر خطایی صورت گرفت باید عدالت جاری شود ، که عدالت هم همان اسلام است و فرقی بین زن و مرد نیست و اینکه اگر رفتار و انحرافی را بخواهیم با ظلم و جنایت جواب دهیم و اسمش را مردانگی بگذاریم ، علاوه بر ظلم به زن ، مرد را در حد گردن به جرسی پایین آورده ایم و اینجا خبری از اسلام نیست .

همه این اشارات ، گواه بر ارزشمند بودن جایگاه زن در اسلام و نزد خداوند متعال و عدم برتری جنسیتی بر دیگری است و اگر مع الاسف ، اشکالی در ایفای این موارد شاهد باشیم ، به اسلام مربوط نبوده و مشکل از نحوه مسلمانی افراد است .

باشد که این نوشته مقبول درگاه خداوند متعال واقع شود و عامل خیری باشد .

باتشکر ازحسن توجهتان

اسلام ، حساب ویژه ای روی آنان باز کرده است و طبیعتا این وظایف متناسب با شرایط ذاتی آنهاست و نقشه راه و امکانات مشخص در اختیار آنان قرار گرفته است .

در دین مبین اسلام هرگز نگاه به زنان ، نگاه ایزاری نیست ، در حدی که اسلام حتی در انجام کار های خانه ، زن را به تتهایی موظف نمی داند و مرد نیز در این زمینه وظایفی دارند ، همانطور که امیرالمومنین امام علی (ع) همواره در کار ها به حضرت فاطمه (س) کمک می کردند و در انجام این امور مشارکت داشتند .

گلی خوشبو و ظریف

همچنین امام علی (ع) در نامه ای که هنگام بازگشت از صفین به امام حسن (ع) نوشته اند ، می فرمایند :

اموری که در حد تحمل زنان نیست ، به آنان واگذار مکن ، زیرا زن گلی است خوش بو و ظریف ،





صرهیون و رویای سینما

هادی پایدار | پزشکی ورودی ۹۷

اما همین بنی اسرائیل کارشان به جایی رسید که خدای متعال لعنت دائمی بر اینها فرستاد. در روایات داریم که مراد از «مغضوب علیهم» یهود هستند. مقام معظم رهبری

دنیا به سمت تصویری شدن

دنیاى امروز تمایل زیادی به «بیان تصویری» پیدا کرده است. به نظر می رسد اینگونه بیان، گسترده تر و همه گیرتر است و قابل فهم تر و ساده تر. ذکر این نکته در ابتدای مقاله ضروری می نماید که نقش و تصویر، وسیله بیان دقیق مفاهیم روشن و صریح است درحالیکه شعر و کلام وسیله بیان مفاهیم و معانی پیچیده و ظریف.

می گویند: مردم ما از دیرباز تاکنون، بیشتر فرهنگ کلامی دارند و تحت تاثیر خطابه و شعر قرار می گیرند و کمتر فرهنگ تصویری دارند و نقاشی و سینما را به خوبی نمی فهمند.

اگر این بیان را به منظور نشان دادن عیب و نقص مردم و فرهنگ ما بگویند، اشتباهی بزرگ است. مردم ما اینگونه و اینچنین هستند چون مسلمانند. اگر غریبها فرهنگ تصویری غنی تری دارند، به خاطر اندیشه و فرهنگ مادی آنهاست. فرهنگ مادی و حسابگر غرب همه چیز را میخواهد مشاهده کند تا باورش بیاید. در حالیکه ما فقط آن چیزهایی را بیش از همه و کاملتر از همه باور می کنیم و یقین می آوریم که از عظمای دین و اهل بیت شنیده ایم. غربی

مادی ، جز به چشمش ایمان و اعتقاد ندارد و ما اصلا به چشمان ایمان نداریم، او به مشاهده پایبند است ، ما به شهود و شهادت. معجزه اسلام کلام الله است در حالیکه خدای مشرکان ، بت و مجسمه و انواع دیدنی هاست. در فرهنگ اسلامی حتی تصویر و نقش هم باید از رئالیسم مادی خاکی زمینی اش دست بردارد تا شاید کمی معنی پیدا کند؛ لذا مثلا در مینیاتور با حذف کنتراست و پرسپکتیو ، از ملموس و محسوس فاصله می گیرد تا شاید در خدمت معانی کلامی قرار گیرد.

اکنون در میان جوانان ما ، گرافیک، نقاشی، فیلم و تلویزیون نشانه هنر و تمدن و پیشرفت است، ولی شعر و ادبیات بوی کهنگی می دهد. بی تردید در بیان ساده تر و روشنتر و همه گیرتر فرهنگ تصویری، فوائد فراوان است اما آیا سادگی و همه گیری کافی است که همه چیز را با همین دلیل به شیوه تصویری بیان کنیم؟ آیا این همه کوشش برای بیان تصویری و اصرار در بکار گرفتن این شیوه بیان، موجب نمی شود که کم کم از خیر تبلیغ مفاهیمی که جنبه معنوی و عمق و غنا و کیفیت بیشتری دارد و باید با بیان کلامی گفته شود بگذریم؟

«قولو لا اله الا الله تفلحوا» را چگونه باید تصویر کرد؟ وقتی تصویر و تصویرگری و زبان تصویری رایج شد ما طبعاً به دنبال مفاهیمی می رویم که مصور باشد و این کار یعنی غفلت از مفاهیمی که تصویری نمی شود. در طول تاریخ بطور عموم و در تاریخ

قرون اخیر اروپا خصوصا هر چه که فرهنگ عمومی، مادی تر شده تصویر تر هم شده است. در اروپا، هر چه که به روزگار اخیر نزدیکتر می شویم بطور مداوم شعر و ادب عقب نشینی می کند و تصویر جایگزین آن می شود. در رقابت شعر و قصه، قصه بر شعر غلبه کرده است و نمایش و سینما بر قصه، ... نقاشی و مجسمه سازی هر روز بیشتر اوج می گیرد و در عین حال به طور مداوم هم زمینی تر و شهوی تر می شود. سینما و تلویزیون و عکاسی که دیگر حد و مرزی نمی شناسند.

تلویزیون به عنوان یک ابزار سمعی بصری-که سمعی آن هم هرگز کلامی نیست- بطور مداوم به سمت بصری تر شدن و تصویری تر شدن می رود. برنامه های مختلف در صدا و سیمای جمهوری اسلامی نیز به تاسی از رسانه های جهانی راه خروج خود را از رکود و کاهش بیننده، کپی کردن الگو های مختلف ماتریالیستی برنامه سازی در غرب پنداشته اند و با افزودن روزافزون تکنیک های صرفا بصری و ساخت برنامه هایی همچون مسابقه های استعدادیابی سعی در تغذیه چشمان بینندگان خود دارند. عصر جدید، برنده باش، سیم آخر، اتفاق، زوجی نو، وقتشه، خندوانه... تنها عناوین برخی از برنامه های تلویزیون است که با تقلید بی حد و حصر از برنامه های غربی و به بهانه ی بین المللی بودن، به تعدادشان در رسانه ملی افزوده می شود.

یهودیان، عاشق تصویر

اعتقاد به اصالت ماده و حس و تسلیم و انقیاد عقلی، فکری و

اخلاقی در باره این دو و بالعکس عدم اعتقاد و باور قلبی نسبت به حقایق ماوراءالطبیعه و ماوراءاحس عصاره اصول و فروع یهود است. که برخی آن را سیره و سنت یهودی نامگذاری کرده اند. این روحیه ماده پرستی، آن ها را بسیار متمایل به ستایش تصویر و تمثیل های بصری کرده است. در داستان های بنی اسرائیل شواهد مثال فراوانی از این ادعا مشاهده می شود. پیران بنی اسرائیل مدام بهانه می آوردند که تا باچشمان خود خدا را نبینیم ، او را باور نخواهیم کرد. معجزه های متعدد تصویری حضرت موسی بر علیه ساحران نیز در جهت همین واقعه بود. هنگام چله نشینی موسی در کوه طور هم بنی اسرائیل فریب گوساله سامری را خوردند که آن هم از قضا از جنس حیلای بصری بود. اریک فروم روانشناس معروف - که خود یهودی است- نیز می گوید:

این فرامین- تورات ، کشیشان و قربانیها- گویی برای آن است که خدا می داند عبری ها تا چه اندازه مشتاق نهاد های قابل رویت هستند. آنها نمی خواستند خدایی بی نام و نامرئی رهبریشان کند.

در فراماسونری - که تشکیلات سری و در خدمت صهیونیسم و یهود جهانی است- نیز به عنوان سمبل و نشانه ، چشم انتخاب شده و فراماسونها آن را چشم خدا نامیده اند.

صهیونیسم و دوران معاصر

تمایل عجیب و غریب یهود به عالم ماده و تصویر و هر آنچه چشم را نوازش می دهد، سبب شده تا در دوران معاصر نیز جریان صهیونیستی

در جهان، برجسته ترین مظاهر محسوسات را در این عصر که عموماً سینما و تلویزیون است به تمام و کمال در اختیار خود گرفته باشد . هنری فورد، متفکر معروف آمریکایی در کتاب **یهود بین الملل** که در اوایل دهه ۱۹۲۰ میلادی منتشر شده به این واقعیت اذعان می کند:

«یهودیان هنر عکاسی تصویر متحرک (سینما) را اختراع نکردند؛ اما بنابر تقدیر عجیب و منحصر بفردی که یهودیان را بزرگترین رندان جهان ساخته است، منافع حاصله از سینما نصیب مبتکران و پایه گذاران آن نشده بلکه قسمت غاصبان و استثمارگران گشته است. وقتی در همه ساعات روز و شب میلیونها نفر از مردم در برابر در ورودی سالنهای سینما ازدحام می کنند و بی اغراق در تمامی نقاط مسکونی کشورهای صنفهای بی انتهایی از انسانها به این منظور تشکیل می شود، ارزش دارد بدانیم چه کسانی آنها را به سینما می کشانند، وقتی آنها خاموش و بی حرکت در سالنهای تاریک نشسته اند چه کسانی بر ذهنشان تاثیر می نهند، و در حقیقت چه کسانی انبوه عظیم نیرو و اندیشه بشری را که توسط القایات سینما شکل گرفته و هدایت می شود، در اختیار گرفته و کنترل می کنند.

چه کسی بر قله این کوه سلطه ایستاده است؟ پاسخ این است : صنعت سینمای ایالات متحده و تمام دنیا منحصراتاً تحت سلطه مالی و معنوی یهودیانی است که افکار عمومی را کنترل می کنند.»

جالب می شود وقتی بفهمیم این جملات حدود صدسال پیش توسط

هنری فورد به رشته تحریر آورده شده است، همان زمان که سینما هنوز نوزادی تازه متولد یافته بود که رفته رفته راه تکامل خود را می پیمود، اکنون اما، این فرزند نامشروع - که حاصل ازدواج تکنولوژی و هنر مدرن با تفکر دنیاگرایی و دیده پرستی صهیونیسم جهانی است- قدم در مسیری گذاشته که قصد دارد با فریب حواس ظاهری مردم در سراسر دنیا، پایه ریزی دهکده ای جهانی را سبب گردد که غایت الآمالش ، یکسان سازی نوع بشر و القای احساس اطاعت از معیار های ثابتی است که توسط سردمداران یهود در سراسر عالم اجرا می شود...

تاکید می کنیم که نشریه صحنی نه تنها با کلیمیان راستین و پیروان صدیق حضرت موسی، تعارضی احساس نمی کند، بلکه امیدوار است از نظر ایشان به احسن وجه درباره این مقاله بهره مند گردد.

منابع:

۱-رحمانی،شمس الدین. مقاله کلامی تصویری. مجموعه مقالات پژوهش صهیونیت. انتشارات امیرکبیر. موسسه فرهنگی پژوهشی ضیاء اندیشه. چاپ اول. دی ماه ۱۳۷۶

۲- هنری فورد . مترجم : علی آرش. کتاب یهود بین الملل. انتشارات ضیاء اندیشه. سال نشر: ۱۳۸۲



ZOHA_magazine

نشریه دانشجویی سیاسی، مذهبی و اجتماعی

صحنی



ZOHA_magazine

نشریه دانشجویی سیاسی، مذهبی و اجتماعی

صحنی

بدون تعارف

مطالبه گری،

معاونت نمی خواهد...

هادی پایدار | پزشکی ورودی ۹۷

حرف زدن در مورد نهاد های جمهوری اسلامی که سرچشمه ی وجودی شان، صدر انقلاب و امام خمینی است به تابویی وحشتناک تبدیل شده...

محل بحث ما بسیج است... نهادی عریض و طویل که در تمامی سازمان ها و ارگان های کشور به خوبی ریشه دوانده و منشا خیرات و برکات برای نظام شده است.

اما آفتی که بر جان دیگر نهادهای انقلابی افتاده، بسیج را هم درگیر کرده... آفت حرف های بزرگ و اعمال ناچیز، فی المثل کمیته امداد امام -مجموعه ای که برخاسته از دل مردم و برای مردم- که قرار بود امید دل مستضعفان شود، تبدیل به انباری بزرگ با انباردارانی نامشخص گشته و روز به روز بر ابهامات بی شمارش افزوده می شود و دستمایه تمسخر آن طرف آبی ها...

روشن است انتقاد ما نه از اصل و ریشه تشکیلات بلکه از نابخردی غافلانی است که با اعمال نسنجیده خود، راه اصلی را فراموش می کنند و مردم را نسبت به مضامین دین، بدبین...

ظاهرا دلسوزانی در صدر تشکیلات بسیج دانشجویی و در طی طرح تحولی، معاونت مطالبه گری و گفتمان سازی ایجاد کرده اند...

بر مآشکاراست که قصد آنان خیر بوده و خواسته اند مطالبه گری را در دانشجویان مومن نهادینه کنند... اما غافل از آنکه هر حرف و سخنی و هر عملی در جامعه تبعات دارد... چنین کلمه ی دهان پرکنی، عمل میخواهد نه آنکه صرفا به زبان آورده شود... مطالبه گری معاونت نمی خواهد... مطالبه گری همت میخواهد و خلوص و اراده که ظاهرا چشمه ی آن، سالها بین مسئولین رده بالای نظام ما خشکیده است...

مطالبه گری در ذات بسیج است و نیازی به طرح تحول هایی نمادین و روی کاغذ ندارد که هیچ گاه به میدان عمل پا نگذاشتند...

همین اعمال سطحی و به دور از خرد دست اندر کاران حکومتی سبب گشته تا نگاه نسل جوان به انقلاب فرسنگ ها با نگاه بهشتی ها و مطهری ها فاصله بگیرد...

مطالبه گری معاونت نمی خواهد... مطالبه گری همت میخواهد و خلوص و اراده که ظاهرا چشمه ی آن، سالها بین مسئولین رده بالای نظام ما خشکیده است...

وقتی که اسلام با تعالیم عالی خود بایران راه یافت، طبعا لزوم اجرای عدالت جنبه یك فریضه مذهبی پیدا کرد، زیرا اسلام در درجه اول دین حق و دین عدالت بود. در قرآن کریم بصراحت گفته شده است که: «خداوند همه ی شما را به عدل و داد فرمان میدهد» و «خداوند بیداد گران را دوست ندارد» در این باره گفته رسول اکرم نیز بسیار جالب است که «مملکت با کفر باقی می ماند، ولی باظلم پایدار نمی ماند».

حضرت علی (ع) در نامه معروف خود به مالک اشتر می نویسد: «مکرر از رسول خدا شنیدم که می فرمود هرگز امتی رستگار نمی شود مگر آنکه در آن حق ضعیف بدست قوی پایمال نگردد».

داستانی که درباره ی خود حضرت علی حکایت کرده اند نشان می دهد که دلبستگی و علاقه آن مرد بزرگ به عدالت تاچه پایه بوده است. طبق این روایت، یکبار علی با مردی که از وی شاکی بود برای داوری بنزد...

نگارنده چنین متن خوش رنگ و لعابی پیرامون عدل، نه یک فقیه اسلامی و یا متخصص به احکام شرع بلکه محمدرضا پهلوی است... سخن از اجرای حق و عدالت ممکن است از دهان ظالم ترین افراد تاریخ بیرون آید اما آنچه حق خواهی را مخصوص مکتب ناب اهل بیت کرده عمل به عدالت و شهادت در راه آن است... تعبیر مولای متقیان از هر جمله ای رساتر است: «وَ الْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَأُصِفِ وَ أَضْيَقُهَا فِي التَّنَاصُفِ...» (حق در مرحله بیان، از هر چیز وسیع تر است و همه از آن دفاع می کنند؛ ولی در مرحله عمل از هر چیز سخت تر و پیچیده تر است)

حال در دانشگاه ما نیز سلسله جلسات فخمی با نام پیگیری مطالبات دانشجویی برگزار می شود که با بوق و کرنا دانشجویان را فرامیخوانند که بشتابید بشتابید... مطالبات شما را از مسئولین خواهیم خواست و حقتان را خواهیم گرفت... چند روز میگذرد و خبری از پیگیری نمی رسد و حلقه ی مفقوده عمل، باز خودنمایی می کند... امیدها به یاس بدل گشته و اعتمادی که به نهاد بسیج دانشجویی می شد به تردید و چه بسا تنفر منجر می گردد... جالب آنجاست که گویا دست اندرکاران این عمل از نام بردن کلمه بسیج در ذیل اعمالشان شرم دارند و فی المثل عبارت «رسانه مستقل دانشجویان علوم پزشکی تبریز» را در همه ی محتواهایشان ضمیمه می کنند... عجب!... مگر بسیجی بودن مایه خجالت است؟ و مگر پیشوای ما همان شخص نیست که گفت به بودن در کسوت بسیجی فخر میکنم؟...

روشن است که اعمال پوپولیستی اینچنین، سعی در هدایت مهندسی شده اعتراضات دانشجویان به سمت موضوعاتی خاص و به فراموشی سپردن حقوق واقعی آنان است که ظاهرا تعداد انگشت شمار شرکت کنندگان در جلسات لایو، خبر از عملی نشدن این شگرد می دهد...

البته نوک پیکان نقد، به سمت دانشجویان بسیجی مخلص و متعهد نیست؛ مقصر، اشخاصی اند که چنین طرح هایی را به تصویب می رسانند...

ذکر اعمالی چنین ساده لوحانه و بدور از تدبیر از سوی تشکیلات انقلابی، انسان را ناچار به خنده ای تلخ می نماید، همان خنده ای که هر بار با شنیدن شعار معروف جوانی خوش قریحه به لبانمان می آید:

تا قدسو پس نگیریم... آروم نمیگیریم...



ZOHA_magazine

نشریه دانشجویی سیاسی،

مذهبی و اجتماعی

ضحی



ZOHA_magazine

نشریه دانشجویی سیاسی،

مذهبی و اجتماعی

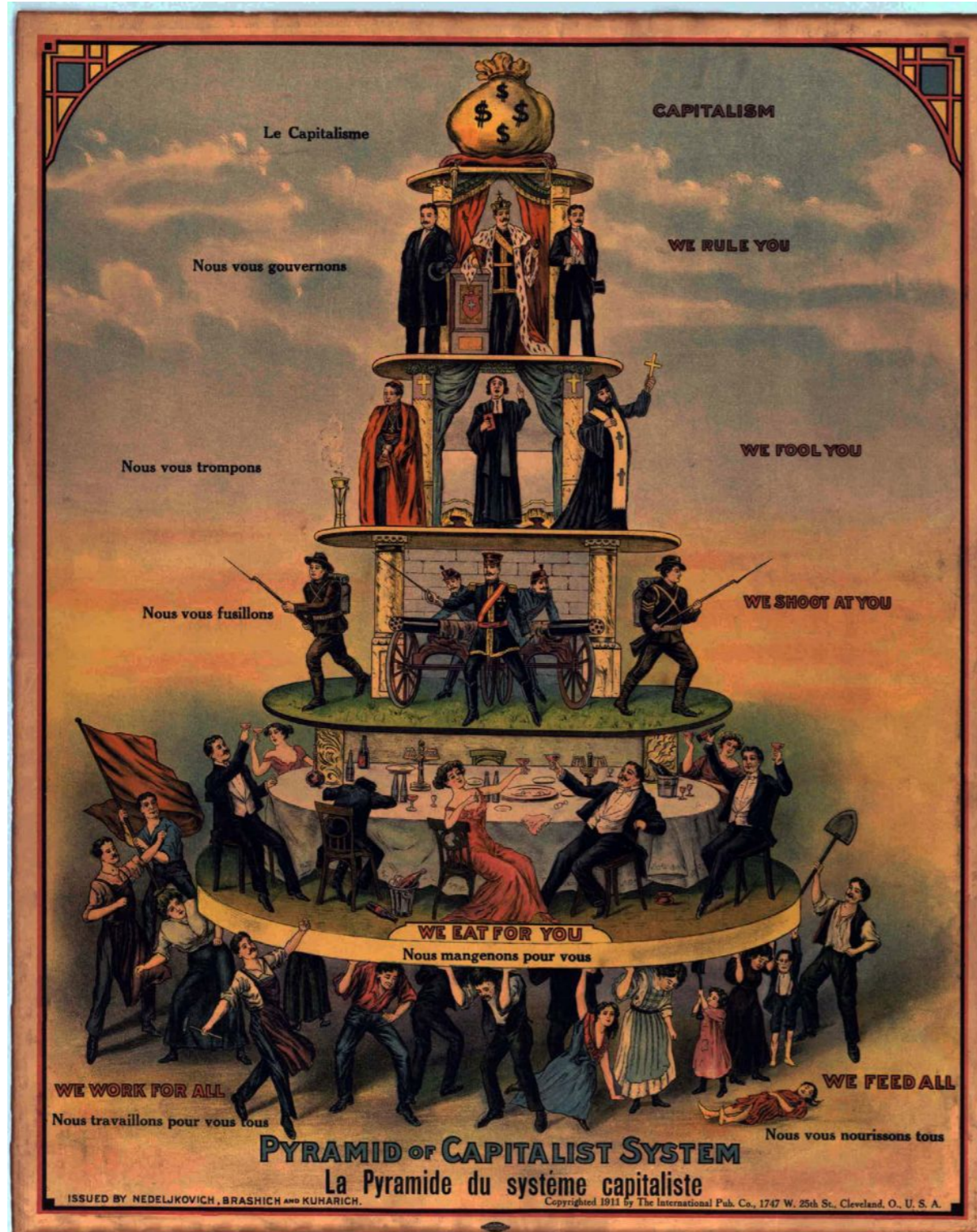
ضحی

هسته ای هیروشیما و ناگازاکی خیلی زود آن ها را ناامید کرد. همه دیدند اصل سلطه بر جهان است، دموکراسی و حقوق بشر این افسانه های قدیمی دستاویزی برای رسیدن به هدف است واقعیت هم این است که اگر دموکراسی به تئوکراسی ختم نشود همین میشود.

هولناک فاشیست، چهره ایالات متحده به یک ناجی بدل گشته بود. دانشمندان از ترس جانشان یا به خاطر این که علوم خود را در اختیار آمریکا قرار دهند به ایالات متحده میگریختند. علوم در اختیار آمریکا قرار میگرفت چون او حافظ بشریت بود البته ایالات متحده با نشان دادن ذات واقعی خود در بمباران

عقرب در آتش

علی اسدی جلودار |
پزشکی ورودی ۹۷



حقیقتا وقتی خورشید غروب میکند، سایه ها بلند تر می شوند. بنای پرشکوه تمدن وحشی آمریکا بر همه جای این کره ی خاکی سایه افکنده؛ تمدنی که بر پایه بت دست ساز بشر بنا گشته، مسلما پایانی جز نابودی نخواهد داشت.

آمریکا قاره ای بود که تمدنی کهن داشت، مردمی که از دل سختی ها زنده بیرون آمده و در آن مسکن گزیده بودند و در گذر زمان به تمدن و شکوهی باستانی رسیده بود. بعد از گذر اعصار در سال ۱۴۹۲م مردی به نام کریستوف کلمب در امید رسیدن به هند از راهی میانبر به آمریکا رسید و پای اروپاییان را بدان باز نمود؛ همان کسانی که عقاید تحریف شده خود را در خطر دیده بودند، آن هم خطری که منطق های حکیمانه و برای اسلام معلول آن بود. مهاجرهای اروپایی به خانه مردمی دیگر دست یازیدند از همان ابتدا با سرکوب شروع کردند برای رسیدن به هدفشان از هیچ جنایتی فروگذار نکردند. هدف از همان ابتدا مشخص بود "سرزمین جدید" ، تمدن جدید، قدرت جدید، دنیای جدید بلکه هدف را کل عالم کرده بودند این درخت از آب پاکی تغذیه نمیکرد، منتهی مردمش باورش داشتند این خانه را ساختند هر چند در پرتگاه، هر چند در لبه ی سقوط « اَسَسْ بُیَانَهُ عَلٰی شَفَا جُرْفٍ هَارٍ فَاَنْهَارٌ بِهٖ فِی نَارِ جَهَنَّمَ » توبه/۱۰۹. در جنگ جهانی دوم فرصت سلطه مهیا گشت. با کمک تبلیغات رسانه ها و وجهه



ZOHA_magazine

نشریه دانشجویی سیاسی،
مذهبی و اجتماعی

ضحی

عصر تمدن غرب و سیطره ی روح سرمایه داری بر بشر به پایان رسیده و عالم در محاصره ی حقیقت است



... این عرصه آوردگاه مبارزه ای عظیم است که بین آدم و دعوات شیطانی نفس اماره اش جریان دارد. آدم فریب خورده و از بهشت حقیقت خویش هبوط کرده، اما دیگر توبه اش مقبول افتاده است و زود است که بازگردد.



متحد میشوند. باز اکثر مردم برای این قشر بورژوازی سطح بالای مستکبر کار میکنند، انگار راه دیگری وجود ندارد یا حداقل همه ی راه ها به یک سرانجام ختم میشود. عده ای برای منافع مستکبرین هم نوع خود را میکشند... پای بر گردش می فشارند تا خفه شود... عده ای با اصول بی منطق اندیشه تحریف شده خود را در حلقوم پرولتاریا میریزند و مردم را به خواب عمیق جهالت میبرند تا عده ای در رأس این هرم فاسد برای خود ثروت بیاندوزند و این ثروت، شرف و اعتبار و ارزش و همه چیز آن ها میشود. همانند خدا پرستش میکنند. سرآشینی اضمحلال تمدن غرب از همان دوران شکوهش آغاز گردید، در درخشان ترین روزهایش، در دوران نابودی کمونیسم شوروی، گمان میکردند که جنگ ستارگان شوروی را نابود کرد، اشتباه میکردند؛ بلکه همان طور که امام (ره) فرمودند نابودی کمونیسم را خود به وسیله جنگ بیهوده با خدا رقم زد، عامل سقوط بنای غرب هم چنین است و همه بخاطر ذات یکسان ماتریالیستی و اومانستی در هر دو مکتب می باشد. «فَتَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ» بقره ۳۷ «عصر تمدن غرب و سیطره ی روح سرمایه داری بر بشر به پایان رسیده و عالم در

تمدن جدید غرب که به گفته دکتر علی شریعتی: «تمدن بورژوازی نوین» است در نابود کردن معنویت منحنی فئودالی قرون وسطی موفق و در نابودی ارزش های الهی و انسانی، جنایت کاری بزرگ است». بذر این تمدن در دوران رنسانس کاشته شده در زمان هایی که مردم برای فرار از یوغ فئودال ها به قلعه هایی فرار میکردند، به این مردم و حصار بورژوا میگفتند مردم فرار کرده که از قضا زیاد هم بودند از نظر سواد، ثروت، سنت و... با هم تفاوت هایی داشتند این تفاوت ها باعث تمایز این مردم میشد، عده ای که مرفه بودند به بورژوازی سطح بالا و عده ای که چیزی ندارند و زیر نظر به اصطلاح سطح بالاها کار کنند بورژوازی سطح پایین یا پرولتاریا خوانده میشوند. بنابراین اروپایی ها به امید آرامش به یک قاره دیگر میگریزند! وقتی میرسند اول تمدن کهن آن سرزمین را نابود میکنند و بعد از خرابه هایش تمدنی جدید را عَلم میکنند بعد خود را استعمار زده کشورهای اروپایی شان میبینند و وقتی انقلاب میکنند و پیروز میشوند باز عده ای مستکبر از بین خودشان، خونشان را میمکد و وقتی بعد از جنگ های داخلی خونینی که جهان حتی نظیر آن را به خود ندیده آزاد و

محاصره ی حقیقت است ... این عرصه آوردگاه مبارزه ای عظیم است که بین آدم و دعوات شیطانی نفس اماره اش جریان دارد. آدم فریب خورده و از بهشت حقیقت خویش هبوط کرده، اما دیگر توبه اش مقبول افتاده است و زود است که بازگردد.» این روز ها مردمی را میبینیم که دیگر نمیخواهند استعمار شوند، به پا خواسته اند و با مشت های گره کرده فریاد مرگ بر تمدن خود را سر میدهند و مجسمه همان کسانی را منهدم میکنند که روزگاری خود را مروهون آنان و آنان را نماد شکوه خود میدانستند. «زمانی در رنسانس از آسمان به زمین نگاه کردند و الان از زمین به آسمان نگاه میکنند». به قول سید شهیدان اهل قلم سید مرتضی آوینی: «من در فروپاشی تمدن غرب بیش تر به تحول درونی غربی ها امیدوارم تا جنگی رو در رو که میان شرق و غرب و یا اسلام و غرب روی دهد. چنین جنگی لامحاله روی خواهد داد، اما غرب از درون خواهد پوسید و در خود فرو خواهد ریخت و چون عقربی در محاصره ی آتش، خود خویشتن را نیش خواهد زد و خواهد کشت.» با همه ی این اوصاف هنوز کسانی که بر بالین رو به موت آمریکا

- یا به اصطلاح نظم نوین اعصار هستند به وسیله
- روشنفکران وضعیت بحرانی غرب را بسیار ساده تر
- از چیزی که واقعا هست جلوه میدهند. نابودی نظام
- کاپیتالیستی همان قدر واضح است که اگر یک
- روی سکه از میان برود روی دیگر نیز ارزشی نخواهد
- داشت. غرب، زاده چیزی جز عقل صرف نبود، این
- یعنی انحراف از تعالیم انبیاء «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ
- وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي
- عَمَلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» و راه نجات مردم آمریکا
- هم به تعبیر قرآن بازگشت به هدایت است. همان
- چیزی که رنه گتون، حکیم فرانسوی آن را در گرو
- جدا کردن سرنوشت خود از این نظام رو به فروپاشی
- میداند چرا که هیچ کس نمیتواند این سیستم در
- حال غرق را نجات دهد.

منابع:
مجموعه آثار دکتر علی شریعتی
آغازی بر یک پایان سید مرتضی آوینی
توسعه و تمدن غرب
سید مرتضی آوینی



مرثیه ای برای يك رویا

روز دانشجو مثل هرسال فرا رسید و مدعیان آزادی، دوباره در دانشگاه ها فریاد دفاع از حقوق دانشجو سرداده اند. آنها معتقدند حقوق دانشجو در این نظام توتالیتر به کلی پایمال شده و خواستار آزادی بیان، لایه به شیوه غربی ها در یک فضای کاملاً لیبرال هستند... همانانی که پس از ترور شهید بزرگوار هسته ای، محسن فخری زاده، بیانیه می دهند و در کمال وقاحت، راه حل خروج کشور را از شرایط اسفبار اقتصادی کنونی، بیعت با همان دولت های تروریستی می دانند... نمی دانند و یا خود را به نفهمی زده اند، ۶۷ سال پیش در همین روز و در همین مملکت، سه دانشجو به شهادت رسیده اند... آزاداندیشانی که خواهان حکومتی مستقل، برپایه رای مردم و به دور از دخالت اجنبی ها بوده اند.

کینه از دولت های بیگانه از روزی در دل های مردم آزاده ایران، نقش بست که در کنفرانس تهران، سه تن از سران کشور های غاصب خاک و جان ملت، در ایران حضور پیدا کردند و بدون اینکه شاه - هم اوایی که امروزه از اقتدار و عظمت فرمانروایی اش سخن ها می گویند! - از آنها مطلع باشد، درباره ی آینده این کشور تصمیم گرفتند... مردم ما کینه از غرب را به این آسانی بدست نیاورده اند که با یاهو گویی های جمیعتی نادان که به گمان خودشان همه چیزدان هستند، از دست بدهند...

سخنی کوتاه با آنانی دارم که شیفتگی به تمدن غرب، عقل و هوش از سرشان به دربرده است:

روپایی که برای رسیدن به آن لحظه شماری می کنید، در حال فروپاشی است و در کنه این عالم، مرثیه ای بر آن سروده می شود هرچند که گوش های سنگینتان یارای شنیدنش را ندارد...



روپای آمریکایی، آخرین لحظات عمر نگون بار خود را می گذراند، البته اگر بشود برای آن وجودی قائل شد و آن را واقعی دانست... ما براین حقیقت باور داریم حتی اگر زیر سایه تحقیر و سنگسار تمسخر دوستان و دشمنانمان قرار بگیریم... پلان هایی از گذر دوربین بر فراز دریاچه ای و سپس نمایش عظمت آسمان خراش های سر به فلک کشیده... خیابان های شهوت آمیز پر شده از برندهای کمپانی های معروف آمریکایی... سالن های کاباره و قمارخانه هایی با مدیریت بلیونر های شکم باره یهودی... استادیوم های پر از جمعیت شاد و سرزنده در تماشای فوتبال و گلف و اتومبیل سواری... پلیس هایی مقتدر که با تمام وجود از دنیا پرستی ها و خوش گذرانی های شبانه مردم غافل محافظت می کنند... سازمان هایی بین المللی که همه ی هم و غمشان دفاع از حقوق بشر و نجات انسانهاست...

روپاهایی که نشان دادن ذره ای از آنان به جماعت غربزده، هوش از سرشان می پراند و به یک شبه منکر دین و وطن و هویتشان می شوند... همه و همه در قربانگاہی وحشتناک به نام کرونا در حال نابودی اند... روپاهایی که تنها در تصاویر و فیلم های هالیوودی دیده می شوند و وظیفه شان تسخیر اذهان مردم جهان سومی است که مفاهیم دنیوی غربی را همچون بردگانی به عبادت نشسته اند و غلامانی حلقه به گوشند که منتظر فرمان سردمداران نظام لیبرال دموکراسی اند. کم نیستند در ایران، مسئولان غربزده، سلبریتی های جاهل و پیروان بیشمارشان که از آمریکا، بهشتی فرا زمینی ساخته اند و چون قدیسی آن را می پرستند....

کرونا آمد و همین جماعت، باز چشم دوخته بودند به دستان آمریکا که چه خواهد کرد و چه گلی به سرما خواهد زد، به روشنی دیدند و دیدیم سازمان بهداشت جهانی - که در اتمسفر آموزشی علوم پزشکی کشور حکم حق لایتغیر را دارد و تک به تک پروتکل های درمانی و دارویی اش، کتاب آسمانی تلقی می شود - رهشود. همان آمریکا رهایش کرد. همچون استخوانی از دهان حیوانی دور انداخته شد. اما سینه چاکان روپای آمریکایی آن را به دیده ی جان پذیرفتند.

اذعان داشتند باید مطیع اوامر WHO بود، هرچند که تنها بیست و اندی کشور عضو سازمان باقی مانده اند و از قضا ایران در اطاعت مقررات این نهاد به ظاهر بین المللی و بشردوست، رتبه ی اول را داراست و چه خنده دار است عده ای به داشتن همین رتبه افتخار می کنند...

کرونا آمد و اوج فلاکت دولت های به اصطلاح آرمانی غرب را در مدیریت بحران به رخ همگان کشاند هرچند بسیاری خوش ندارند به رویشان بیاورند....

کرونا آمد و به آنانی که معتقد بودند دوران قرون وسطی به پایان رسیده و مگر می شود در روزگار پادشاهی تکنولوژی، کسی از پاندمی بیماران واگیر جان خود را از دست دهد؟ به آنان فهماند که بله می شود، اگر خداوند بخواهد می تواند بلای قوم عاد و لوط و ثمود و بنی اسرائیل را بر سر جامعه شیطان پرست و خداگریز نازل کند، مگر در سنت های خدا تغییری می یابی؟

فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا



ZOHA_magazine

نشریه دانشجویی سیاسی،

مذهبی و اجتماعی

ضحی

«آزادی» در فلسفه غربی و کلمه «حریت» در اسلام، فاصله ای به دارازی غریزه ی پست و حیوانی انسان به وجود آمده است. آزادی حقیقی - حریت - در آزادی از تعلقات و شواغلی است که روح را از رجعت به فطرت یا بهشت مثالی وجود بنی آدم باز می دارند. «حریت» مفهومی است که بیان قرآن در تفسیر آن اینچنین است: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ» (بیائید ای اهل کتاب، بیائید بسوی کلمه‌ای که بین ما و شما یکسان است: اینکه جز خدا نپرستیم و با او چیزی را شریک قرار ندهیم و بعضی از ما بعضی دیگر را بجز خدا ارباب نگیریم.)

محتوای این آیه مبارکه در حقیقت تفسیر «حریت» و «آزادی» است. «عبودیت اللّٰه» و «پرهیز از شرک» کار را تا بدانجا می‌کشاند که استقلال ذاتی اشیاء را نیز در علیت و تأثیر نفی کنیم. مفهوم «آزادی از تعلقات» همین است و این معنا جز با «عبودیت اللّٰه» بدست نمی‌آید. اگر این بندگی ما را حاصل شد که حقیقت «فلاح» درباره ما تحقق یافته است و «فلاح» اوج «رهایی» است. در بیان حضرت علی علیه‌السلام در «نهج البلاغه» نیز «حریت» اینچنین معنا شده است: «وَلَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرّاً» (بنده دیگری مباش که همانا خداوند تو را «آزاد» قرار داده

آیا عقیده هرکس برای خودش محترم است؟

یکی از اظهارات فریننده‌ای که بسیار شنیده می‌شود اینست که: «عقیده هرکس برای خودش محترم است». از آنجا که امروز در سراسر جهان حاکمیت با فرهنگ و نظام ارزشی «غرب» است، این گفته بصورت يك اصل محکم لایتنیغیر و معیار مطلقى مطرح می‌شود که واجب الاتباع است و جای هیچگونه تردیدی در آن وجود ندارد. اما برآستی آیا «عقیده هرکس برای خودش محترم است»؟ آیا هرکس اجازه دارد که هر عقیده‌ای داشته باشد و هیچ حق اعتراضی نیز نسبت به او وجود ندارد؟

علامه طباطبایی (رضوان اللّٰه تعالی علیه) در جلد هفتم ترجمه «المیزان» صفحه ۱۷۴ می‌فرماید: «انسان به حسب فطرت خویش از چیزی پیروی می‌کند که آن را دارای يك نحو و واقعیت خارجی بداند، بنابراین به مقتضای فطرت خویش پیرو «حق» است. حتی آنانکه منکر وجود علم جازم هستند (سوفسطائیان)، اگر سخنی برآنها عرضه شود که تردید و شکی در آن نداشته باشند در مقابلش خاضع شده و آنرا می‌پذیرند».

با این ترتیب و بازهم به حکم محتوای دعوت انبیاء علیهم السّلام: «قولوا لا اله الا الله تفلحوا»، که ما را به يك «حقیقت واحد» دعوت می‌کند و تعدّد مصادیق «حق» را در خارج از ما نفی می‌کند، چگونه می‌توان «آزادی عقیده» را تصویب کرد و اصولاً آنجا که «حق» بیش از «یکی» نیست، «آزادی عقیده» چه مفهومی می‌تواند داشته باشد؟ آزادی بدین معنا اصولاً در اسلام وجود ندارد. علامه طباطبایی در ادامه می‌فرماید: «اساس نوامیس اسلامی بر توحید و یگانه‌پرستی است و با این ترتیب چگونه ممکن است که اسلام «آزادی عقیده» را تثبیت نماید؟ آیا تصویب «آزادی عقیده» از يك طرف و پی و بنیان کار را بر «توحید» قرار دادن از طرف دیگر، جز يك تناقض روشن و صریح چیز دیگری می‌تواند باشد؟» با این ترتیب در نظر حضرت علامه (ره) دعوت به توحید فی نفسه با «آزادی عقیده» منافات دارد و این عین حقیقت است. اگر اسلام «آزادی عقیده» را تصویب می‌کرد، دیگر دعوت به «توحید کلمه» و «صراط واحد» چه مفهومی داشت؟

Liberty یا حریت؟

باید توجه داشت بین مفهوم مصطلح

لایپرنت لیبرال

غولی به نام آزادی بیان ، اسیر هزارتوی لیبرال



هادی پایدار | پزشکی ورودی ۹۷

«رنسانس» از آن «کلیسا» بود.

«خودباختگی» بشر امروز تا بدانجاست که حتی در منطقه اسلامی و بعضاً در ایران، بویژه در نزد روشنفکران و تحصیل کرده‌های دانشگاه، احکام اسلام تا آنجا اعتبار نداشته باشد و چه بسا که عده‌ای از متفکرین نیز از سر خود باختگی و شیفتگی نسبت به تمدن معاصر غرب، به تبیین معارف اسلام براساس دستاوردهای تجربی و یا حتی به انطباق «آیات قرآنی» با «محصولات تکنیکی» تمدن مغرب پرداخته‌اند و این سرطان دردناکی است که متأسفانه حتی به رگ و ریشه و پیکره برخی «تالیفات مذهبی» نیز سرایت کرده‌اند.

حجاب ها را کنار بگذاریم، منصفانه به تفکر پردازیم و به این سوال پاسخ دهیم که برآستی به چه علت است که آزادی عقیده در نظام حکومتی غربی به چنین جایگاه برجسته ای رسیده است؟ نظامی که تنها هدفش برخورداری از سود بیشتر و انتفاع چندبرابری از سرمایه مردم برای حفظ قدرت خویش در جهان کنونی است، آیا از آزادی هر چه بیشتر مردم و بیان سهل و راحت عقایدشان منفعتی پیدا می‌کند؟

آزادی بیان، مفهومی مقدس؟

چندی پیش، نشریه فرانسوی «شارل ابدو»، بسیار آزادانه به توهین پیامبر اکرم (ص) پرداخت؛ رئیس جمهور کشورش نیز، به صراحت از اقدام آن حمایت کرد... کمی بعدتر، کارزار انتخاباتی آمریکا فرا رسید و وقایعی در آن رخ داد که اگر کمی تأمل کنیم، جای بسی شگفت خواهد بود. دو کاندیدا به بهانه انتخابات، دموکراسی و احترام به اصل آزادی عقیده و بیان، از هیچ گونه توهین و افترا به یکدیگر، فروگذار نبودند. به تبع آن، در جامعه غربی نیز، همه ی اعمال از گذرگاه آزادی بیان می‌گذرد، هرکس می‌تواند با دستاویز قرار دادن این اصل، به حقوق تمام ادیان، ملت‌ها و گروه‌های اجتماعی تجاوز کند. این اصل از ارکان اصلی نظام ارزشی خاصی است که حکومت «دموکراسی» بر آن بنا شده است و متأسفانه در این عصر، از آنجا که همه کره زمین در تسخیر تمدن معاصر غرب قرار دارد، نه تنها تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی هیچ کس جرأت و قدرت مخالفت با این معنا را در خود نمی‌یافت، بلکه «اصول دموکراسی» بمثابة معیارهای مطلقى بود که همه فرهنگ‌ها و مکاتیب غیرغربی را با آن می‌سنجیدند. و اینگونه، «تمدن غرب» و نظام ارزشی متناسب با آن، امروزه از «اصالتی» برخوردار است که پیش از



دفاع فرانسه از وحشیگری فرهنگی یک کاریکاتوریست، روی دیگر سکه دفاع از منافقین و صدام است. این کارها به اسلام و پیغمبر صدمه ای نمیزند، آنا وسیله‌ای برای شناخت این تمدن وحشی است.



ZOHA_magazine

نشریه دانشجویی سیاسی،

مذهبی و اجتماعی

ضحی



ZOHA_magazine

نشریه دانشجویی سیاسی،

مذهبی و اجتماعی

ضحی



تمدن لیبرال دموکراسی
غرب، با ارائه شعار
هایی دهان پرکن،
همچون آزادی بیان،
انسانها را در سرتاسر
دنیا در لایبرنتی گرفتار
کرده که هیچ گاه یارای
خروج از آن را نخواهند
داشت. آنان به خوبی
باور دارند که آزادی بیان
در عرصه عمل، هیچگاه
محقق نخواهد شد



منابع:

-تفسیرالمیزان علامه
طباطبایی. جلد هفتم

-مقاله کانون کدام
نویسندگان، نوشته
شهیدسیدمرتضی
آوینی. کتاب حلزون
های خانه به دوش.
نشر ساقی



ZOHA_magazine

نشریه دانشجویی سیاسی،
مذهبی و اجتماعی

ضحی

که فی المثل نویسندگانی همچون « هنری میلر » و یا هنرمندانی چون « برگمان » که نجات بشر را در روی آوردن به علایق جنسی می دانند نیز آزاد باشند و یا هرگاهعموم مردم در اثر غلیان جنسی عصر جدید، به آزاد بودن همچون بازی رضایت دهند، نظام بی قید و شرط ملزوم به اجرای آن است!

اخیرا یکی از دوستان در اینستاگرام استوری گذاشته بود:

لذت بخش ترین لذت جهان!!! #افسارگسیختگی است
زیرا افسار را برای اسب درست کرده اند نه #انسان!

در نگاه اول نوشته هایی اینچنین، جالب می نماید اما اگر به کنه آن بپردازیم، درخواهیم یافت دموکراسی رایج غربی، مفهوم آزادی را به اسفل ترین شکل ممکن تنزل داده است!

دموکراسی شعار آزادی می دهد، اما در عمل، با نپهان روشی و سیستم های کاملاً مخفی جاسوسی و شبکه های گسترده تبلیغاتی اجازه نمی دهد که احداثاسی آزادانه بیندیشد و آزادانه انتخاب کند. عموم انسان ها میان منطق حس و منطق عقل و منطق دین که مبتنی بر فطرت است سرگردانند و این سرگردانی، قلمرو حاکمیت لیبرالیسم است. طبیعت انسان در وهله اول متمایل است به آب و رنگ و تنوع و نیست انگاری و البته این مقتضای تمدن غرب است که بشر امروز از هر کار، تلقی سودانگارانه و تاجرمانانه دارد.

این حقیقت برهمگان ثابت شده که نظام لیبرال دموکراسی غربی، با بیان مفاهیم خوش رنگ و آبی همچون آزادی بیان، سعی در بازی دادن مردم در زمین بازی است که خود پیش از آن برایشان مهیا ساخته است. سیستم تمدن غربی، برای مفاهیمی چنین جدید و ساختگی چنان ارزشی قائل شده که گویی با از دست دادن آن ها، خود را در سراسیمی براندازی خواهد دید.

● مینوتور، اسطوره ای که دوباره زنده شده است

مینوتور در اسطوره های کرتی، هیولایی با سر گاو و بدن انسان است. در اسطوره های کرتی یونان باستان آمده است که « ولخانوس » (خدای باروری) ، در گاو مقدس ، تجسم یافت. او در هیئت گاو با پاسیفانه درآمیخت و باعث ولادت مینوتور شد، که هیولایی است با سرگاو و بدن انسان.

پادشاه کرت، مینوس، که از وجود مینوتور به وحشت افتاده بود، او را در لایبرنت (هزارتو) زندانی کرد. سرانجام گروهی از جوانان آتنی، این غول عظیم را که گرفتار هزارتو شده بود، به قتل رساندند.

است). و این معنا مؤید همان برداشتی است که پیش از این از قرآن مجید داشته ایم که «حریت» یعنی «رهایبی از عبودیت ما سوی الله».

این کدام آزادی است؟ همان آزادی است که در کنار استقلال و جمهوری اسلامی معنا پیدا می کند و یا آن آزادی است که معنایی معادل Liberty دارد؟ این دومی، مقصد و مقصود همه جنبش هایی است که از انقلاب فرانسه الگو گرفته اند و مفهوم آن را بدون رجوع به سابقه تاریخی این کلمه در غرب نمی توان دریافت. مفهوم این آزادی، در نفی و انکار همه قیودی که انسان تعریف شده در مکتب اومانسیم را از خود بیگانه می کند. در این معنا هیچ چیز، جز نیازهای انسان که عین ذات اوست، حقیقی نیست و هر قید و بندی که سد راه وصول به مطلوب این نیازها شود مستحق انکار است، چرا که انسان را از خود بیگانه می کند: سنت، عرف، اخلاق، دین، دولت، و چه بسا تمدن و میثاق اجتماعی، در نزد فروید و فرویدیست ها. و اما در عین حال، از آنجا که انسان ناچار است که به زندگی اجتماعی تن بسپارد و حیات اجتماعی نیز محتاج قانون است، در فلسفه حقوق سیاسی و اجتماعی دنیای معاصر، بهترین قانون قانونی است که کم تر آزادی انسان را محدود کند. در نزد ما حقیقت مسئله این است که در غرب ذات انسان عین ولنگاری انگاشته شده و تنها چیزی که اجازه دارد این رهایی بلاشرط از همه قیود را محدود کند آن است که همه حق دارند مطلقاً آزاد باشند. و چون این حکم امکان تحقق ندارد، پس انسان ناگزیر است قید حیات اجتماعی و محدودیت های آن را بپذیرد، در عین آنکه جامعه باید به صورتی نظام یابد که فقط در حد ضرورت، ولنگاری انسان ها را محدود کند.

● مفاهیم وارونه غربی

اتمسفر رسانه ای غرب چنان مفاهیم کلمات را دیگرگون ساخته است که هر بار پیش از هر چیز باید درباره کلمات و مفاهیم آن سخن گفت. یکی از معادلات مفهومی و ارزشی که القائنات رسانه ای غرب ایجاد کرده این است: نفی استبداد مساوی است با دموکراسی.

اما اگر درست تأمل کنیم خواهیم دید که حکومت های لیبرالیستی به خطرناک ترین نوع استبداد و توتالیترایسم گرایش خواهند یافت که می توان آن را « استبداد پنهان » نام نهاد. نظام حکومتی آمریکا مظهر اتم یک چنین استبدادی است، چرا که به حاکمیت پنهان شریکترین افراد بر جامعه ای که خود از بردگی خویش بی خبراست انجامیده، جامعه ای که به قول « یونگر »، اختیارش تا حد انتخاب میان انواع ناحق تنزل یافته و حتی این حد از اختیار را هم ندارد، چرا که روان جامعه مسحور حیلله هایی است که از جانب شریکترین افراد آگاه از روان شناسی اجتماعی بر او اعمال شده است.

آزادی بلاشرط در بیان، خواه نا خواه به این معناست



ZOHA_magazine

نشریه دانشجویی سیاسی،
مذهبی و اجتماعی

ضحی

بعضی معتقدند اسلام توصیه و یا مطالبی پیرامون تمدن ندارد و اصلا دین نباید در تمام عرصه های زندگی حضور پیدا کند. آیا با این اقسام تمدن که نام بردید، اعتقاد دارید دین برای همه این ها برنامه دارد؟

دقیقا دین یعنی برنامه ای برای زندگی. بادقت در تاریخ ومشاهده اطراف خواهیم دید هرگاه ازدین و خدا دور شدیم، رذیلت های مختلف برافعال ورفتار سایه انداخت ولی وقتی چهارچوب و مبنایی به نام دین را برای خود مبنا قراردادیم، سرمنشا خیرات و برکات بسیاری شد.



من دین را هیچگاه جدا از سیاست نمیدانم که از تک تک آیات آن میتوان راهبرد و سیاست استخراج کرد. چنان که مرحله انقلاب ما متناسب باآیه "هوَالذی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ..."(صف آیه ۹) یا مرحله دولت اسلامی ما متناسب باآیه "أَنَّ الذِّينَ قَالُوا لَبَّيْنَا اللَّهَ ثُمَّ اسْتَقَامُوا" این نشان میدهد که قرآن و دین متناسب با هر زمان، آماده برای اجرایی کردن است فقط یک طالب میخواهد برای دریافت اینها.

در خلال بحث، از مراحل تمدن برشمردید. میتوانید مفصل تر این مراحل را بیان کنید.

خب بدیهی است برای رسیدن به یک هدف باید مرحله طی کنیم که در تمدن سازی نیز مراحل انقلاب اسلامی، نظام اسلامی،

دولت اسلامی، جامعه اسلامی را طی کنیم تا منتج به تمدن اسلامی شود. من تمدن سازی اسلامی را برای آنکه به ذهن نزدیکتر و مراحل آن ملموس تر باشد، به ساخت یک ساختمان تشبیه میکنم: مرحله اول که انقلاب باشد باید آوار برداری کنیم، آوار های ساختمان قبلی را، تا ساختمان جدید خودرابنا کنیم.

بعد میرسیم به ساخت نظام اسلامی که پی،شالوده و مبنایی برای ساختمان ماست. پس از آنکه این مرحله را تکمیل کردیم، میرسیم به بخش دولت اسلامی که در آن باید نقشه هارا در طبقات اجرایی کنیم که ما طبق فرمایش مقام معظم رهبری در این مرحله هستیم. تا اینجا بخش عظیمی از کار را انجام دادیم بعد از این میرسیم به جامعه اسلامی که باید در ساختمان تمدنی خود که به یک ساختمان واقعی شبیه شده، ریزه کاری های داخلی و نما را تکمیل کنیم تا بی نقص شود و اگر جایی از آن ناقص یا اشتباه است تکمیل کنیم حال ساختمان تمدنی ما کامل است.

به نظر شما دلیل این تاخیر چیست؟ آیا به نظرتان اشخاص یا جبهه ای در کشور مانع از پیاده سازی ساختمان تمدن در کشور میشوند؟

جواب این سوال شاید به مذاق عده ای خوش نیاید در حال این تاخیر و کم کاری و گاهی به نتیجه نرسیدن بعضی کارها نشان از دخالت هایی دارد که بدیهی است و اصلی ترین این دخالت از طرف کسانی است که برای آینده جهان در نظر خود برنامه دارند مثلا یهودیان و باعث میشوند توان، کار و نیروی انسانی مامستحک شود.

داخلی هایی هم که خیانت میکنند هم دو گروه هستند گروهی ندانسته در زمین دشمن بازی میکنند و گروهی که همان داعشی های وطنی هستند دانسته به دشمنان اسلام و مسلمین خوش خدمتی میکنند.

ولی من امیدوارم وایمان دارم که این ورق هم به نفع اسلام و مسلمین بر خواهد گشت.



مصاحبه

تمدن سازی؛ اعتقاد یا عمل



مصاحبه گر: هادی پایدار

بحث درباره ی تمدن سازی و تشکیل جامعه آرمانی اسلامی، سالهای سال است، به صورت تئوری های خشک و غیر عملی بیان می شود... متأسفانه با گذشت بیش از چهل سال از آغاز نظام جمهوری اسلامی، انجام اعمالی ملموس در جهت نیل به هدف تمدن اسلامی، بسیار کم رنگ است. به نظر می رسد یا اعتقادی در بین مسئولین به این حقیقت وجود ندارد و یا نقشه راه مشخصی برای مفاهیم ذهنی وجود ندارد... حال پس از ناامید شدن از کارهای حلزونی مسئولان و عدم درک مشخصشان از این مفاهیم، در این باره با یک دانش آموز و آگاه به مسائل سیاسی به گفتگویی کوتاه نشستیم ایم تا دیدگاهش را نسبت به واقعیت های موجود در جامعه و مسافت طولانی که تا رسیدن به تمدن اسلامی در پیش داریم، نظاره کنیم....

تمدن را چگونه معنا می کنید و چه توضیحی در مورد آن دارید؟

خب، اکثر مقالات و تعاریف، تمدن سازی را همان شهرنشینی و اخلاق شهرنشینی پیداکردن، بیان کرده اند که البته تمدن، موضوعی است فرای تعاریف گفته شده و مادراین جایگاه از بحث باید به بطن تعریف آن برسیم.

تمدن را همشکل دانستن ساختمان ها یا مثل هم بودن بازارها و مدارس و ازاین قبیل موارد ظاهری که اینها هم نیازمند بررسی و ساختن است، نمیدانم نه اینکه از نیازمندی های تمدن نباشد، نه، بلکه به خاطر ظاهری بودن این موارد. ما باید در کنار این موارد به نظام آموزشی، نظام بهداشت و درمان، نظام و تشکیلات رسانه و صدها نظام دیگر موجود در جامعه اثر بگذاریم.

گاهی به دوستان میگویم ما باید از منظر فقط علمی تمدن، برای هر یک از این نظام های جامعه یک کتاب مثلا با عناوین بهداشت و تمدن نوین اسلامی، آموزش و پرورش ابتدایی و تمدن نوین اسلامی، اقتصاد و تمدن نوین اسلامی، معماری و تمدن نوین اسلامی و صدها کتاب مرجع دیگر برای چهارچوب قراردادن برای افعال و رفتار اشخاصی که میخواهند وارد تشکیلات دانشگاه ها و حتی مناسب دولتی و حکومتی شوند، طراحی میکردیم.

و البته باید این موارد را در مدارسمان تدریس میکردیم.

سلام لطفا خودتان را معرفی بفرمایید.

سید محمد مهدی قرشی هستم پایه یازدهم انسانی.

در طول مدت تحصیلتان، در زمینه سیاسی و مدیریتی مسئولیتی داشته اید؟

بله. سه سال مسئول انجمن اسلامی مدرسه دوران راهنمایی

پنج سال رییس شورای دانش آموزی مدرسه دوران رهنمایی و دبیرستان

یک سال دبیر پارلمان دانش آموزی استان

یک سال دبیر پارلمان دانش آموزی شهرستان

خب بفرمایید هدف شما از ورود در عرصه سیاسی از این سن چیست و چرا دغدغه دارید که در بحث های مدیریتی حضور داشته باشید؟

قطعاً عمل به فرامین مقام معظم رهبری بسیار مهم است و طبق دستور ایشان جوانان و مسئولین موظف به کادرسازی هستند تا در نهایت آن، بتوان به تمدن سازی نوین اسلامی رسید. مانیز از این جهت خود را مسئول و پاسخگو برای این کادرسازی میدانیم.

از تمدن سازی سخن گفتید، منظور از این واژه چیست؟



ZOHA_magazine

نشریه دانشجویی سیاسی، مذهبی و اجتماعی

ضی



ZOHA_magazine

نشریه دانشجویی سیاسی، مذهبی و اجتماعی

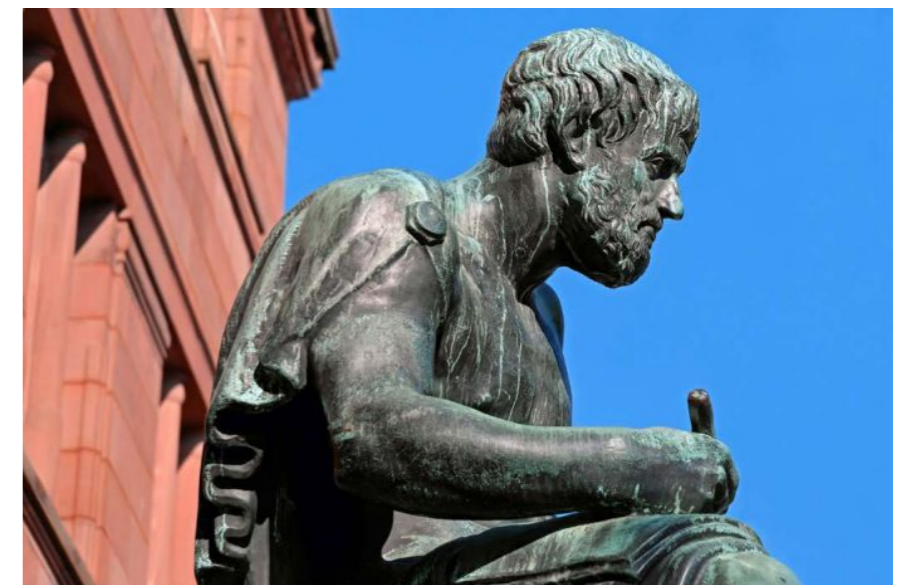
ضی

درام؛

از خدای ماشینی تا

سوبژکتیویسم

هادی پایدار | پزشکی ورودی ۹۷



❖ درام و سیر تطور

ارسطو یکی از انواع مهم ادبی را ادبیات دراماتیک یا نمایشی دانسته است و در کتاب بوطیقا (فن شعر) خود، ادب دراماتیک را به دو نوع تراژدی و کمدی تقسیم کرده است. دراما (به فرانسوی: Drame) در یونانی به معنای کار یا عملی است که واقع می‌شود؛ پس در اصل هنری است که روی صحنه می‌آید. درام بیشتر در تئاتر جلوه دارد اما در سیر تاریخی هنر، قالب‌های بسیاری از ادبیات تجلی گاه درام بوده‌اند. داستان کوتاه، رمان، کمیک استریپ و در عهد حاضر، سینما، عناصر دراماتیک را در خود جای داده‌اند. ادب دراماتیک یا نمایشی در یونان باستان و روم رواج بسیار داشت. در ایران پیش از اسلام هم ظاهراً نمایشنامه وجود داشت و گفته‌اند که در دربار سلوکیان هم گاهی نمایشنامه‌های یونانی اجرا می‌شده است. در ایران پس از اسلام نمایشنامه به مفهوم یونانی، نداشته ایم اما تعزیه

نمایشنامه ای دارد که سناریوی آن را مردم از پیش می‌دانند. و یا می‌توانیم نقالی و شبیه خوانی و امثال این‌ها را در حکم نمایشنامه بگیریم.

البته ضروری است بدانیم دانایی میراث یونانیان نیست و لازم نیست که حتماً برای درک هنر نمایش متوسل به ارسطو شویم. ریشه تناثر در آیین‌های نمایشی است که تجربیات آسمانی و خاطرات ازلی را محاکات می‌کنند و راه عبور از زمان فانی به عوالم سرمدی را باز می‌گویند. معرفت نسبت به تناثر غرب و سیر تحولی که پیموده است مقدمه خود آگاهی ماست، اما این معرفت باید از منظر تفکر مستقل ما حاصل آید نه از آن طریق که غریبان خود خویش را معرفی کرده‌اند. پس به نظر می‌رسد ادبیات دراماتیک، به شکلی که اکنون رواج یافته است، هم در فرم و هم محتوا، زائیده فرهنگ مغرب زمین است.

در یونان و در ادب قدیم اروپا، نمایشنامه‌ها بیشتر منظوم بود چنان‌که ادب داستانی ما هم در قدیم بیشتر منظوم بوده است. از قرن هجدهم به بعد در فرانسه درام‌های منثور، با نثر ساده به وجود آمد. و در آن‌ها به جای مسائلی که معمولاً در تراژدی و کمدی معمول بود، به مسائل معمولی زندگی می‌پرداختند و می‌توان گفت که تراژدی و کمدی را با هم مخلوط کردند. و این نوع درام بود که در اواخر قرن ۱۹ به درام‌های رئالیستی منجر شد.

در اینجا ذکر این نکته بی‌فایده نیست، که آنچه در ایران درام گفته می‌شود و متضمن صحنه‌های خیالی و رمانتیک و احساساتی است در ادب فرنگی ملودرام نام دارد. درام، در اکثر تمدن‌های قدیم وجود داشته و جزو مراسم مذهبی محسوب می‌شده است، زیرا در آن‌ها از تجلیل خدایان و مردگان و کیفیت گناهان و امثال این موضوعات سخن می‌رفته است. مثلاً سابقه‌ی درام در مصر به حدود چهار هزار سال قبل از میلاد می‌رسد و معروف‌ترین درام‌ها در آنجا تعزیه‌ی اوزیریس بود.

در اروپای قرون وسطی، کلیسا بر اثر علاقه‌ی مفرط مردم به تئاتر، درام مذهبی را به وجود آورد که در آن زندگی مسیح و قدسیان به صحنه می‌آمد. در اروپای عصر رنسانس، درام قدیم یونان و روم دوباره کشف شد. اما در درام قدیم یونان و روم انسان بازیچه‌ی سرنوشت است حال آنکه در نمایشنامه‌های عصر رنسانس، «اومانیسم» حاکم بود.

❖ اومانیسم در ادبیات مدرن

اومانیسم نه فقط یک مکتب سیاسی-اخلاقی در کنار سایر مکاتب بوجود آمده در قرن ۱۸ تا ۲۰، بلکه مادر تمامی سبک‌های هنری و ادبی و شیوه‌های حکومتی در عصر بعد از رنسانس است. در اینجا فرصت بحث مفصل پیرامون اومانیسم و تاثیر آن بر حیات کنونی بشر وجود ندارد اما ذکر این نکته ضروری می‌نماید که **اومانیسم** در فرهنگ نوین غربی، به هیچ وجه به معنایی که ما از

اومانیسم در هنر و ادبیات مدرن، به «سوبژکتیویسم» منتهی می‌شود. در این نوع تفکر، انسان طبیعی بنیاد عالم است و دایره مدار آن. انسان همانگونه که خود، با تفکرات و اعتقادات درست یا غلط، به دنیا مینگرد، می‌نویسد و خلق می‌کند.



انسان گرایی تعریف می‌کنیم نیست.

حقیقت با «نفی اومانیسم» محقق می‌شوند نه با اثبات آن. فی‌المثل، نفی تبعیضات نژادی و یا حفظ کرامت انسانی و حقوق اجتماعی خاصی که بر قبول آن مترتب است نه با «اثبات اومانیسم»، که با رد آن حاصل می‌آید.

اومانیسم در هنر و ادبیات مدرن، به «سوبژکتیویسم» منتهی می‌شود. در این نوع تفکر، انسان طبیعی بنیاد عالم است و دایره مدار آن. انسان همانگونه که خود، با تفکرات و اعتقادات درست یا غلط، به دنیا مینگرد، می‌نویسد و خلق می‌کند. در اینجا انسان خود را به مثابه **حق** اختیار می‌کند و به تعداد مصادیق مختلفی که انسان می‌تواند به خود بگیرد، این خود بنیادی صورت‌های متعددی پیدا می‌کند. اگر بگوییم: این سخن حق نیست. جواب می‌دهد: نظر هر کسی محترم است. اگر بپرسی پس حقیقت چیست: می‌گوید کدام حقیقت؟ عقل یک موهبت همگانی است و حقیقت یک امر نسبی است... همین «رلاتیویسم» محض، جوهره‌ی ادبیات عصر حاضر را تشکیل داده است و کم نیستند هنرمندان و نویسندگان و شاعران وطنی که مسحور نظریه نسبی گرایی اخلاق شده‌اند و با خلق آثاری که موید این اصل است، کلکسیون‌ی از جوایز ادبی و هنری به لطف غربی‌ها ساخته‌اند و به آن افتخار می‌کنند.

❖ شخصیت در درام و سوبژکتیویسم

در نمایشنامه‌های کنونی «شخصیت» از ارزش والایی برخوردار است و برای ایجاد آن، اصول و ارزش‌های بسیاری تعریف شده است. در کتاب «فن نمایشنامه‌نویسی» اثر لاجوس آگری، آمده است:

در نزد آنها انسان حیوانی است نتیجه‌ی تطور طبیعی حیوانات که بعد از جهش‌های متواتر ژنتیکی، تصادفاً صاحب فکر و عقل شده است، در نزد ما انسان خلیفه‌ی خدا و مظهر علم و قدرت و اراده و حیات اوست و لذا اثبات انسان با نفی علم و قدرت و اراده‌ی خدا ملازم نیست؛ اما در نزد آنها اثبات انسان با نفی خدا و مشیت او همراه است. در تفکر جدید، «طبیعت» جانشین «خدا»ست و «انسان» به مثابه «عالی‌ترین محصول طبیعت»، رب‌الارباب و قدرت مطلقه‌ی کائنات است و لذا اومانیسم با نفی مطلق باورهای دینی در باب انسان محقق می‌شود. در نزد ما، «توبه» یا توجه به خدا عین «بازگشت به خویشتن» است، چراکه وجود انسان مظهر تام و تمام وجود خداست؛ اما در نزد آنها، روی آوردن به خدا «بی‌خویشتنی و ازخودبیگانگی» است و لذا «آزادی انسان» با نفی همه‌ی مقیدات دینی و اجتماعی و شرعی و عرفی و اثبات طبیعت حیوانی بشری محقق می‌شود، نزد ما درست بالعکس، «آزادی انسان» مساوی است با عبودیت حق و اثبات مقیدات دینی.

پس «انسان گرایی» یک لفظ است با دو مفهوم کاملاً متناظر و متضاد با یکدیگر و نتایجی کاملاً متفاوت، تا کسی در این مقدمات نیندیشد هرگز در نخواهد یافت که «انسان» در نزد ما و غربی‌ها فقط یک «مشترک لفظی» است و در معنا آن همه متفاوت، که در یک جا انسان گرایی یعنی «اثبات خلاقیت الهی انسان» و در جای دیگر یعنی «پرستش انسان به مثابه عالی‌ترین محصول تطور طبیعی حیات». از میان ما، کسانی که مرعوب لفظ اومانیسم واقع گشته‌اند چه بسا بر اساس یک توهّم شریف از لفظ انسان، تبعات اخلاقی خاصی را در نظر داشته‌اند که در



ZOHA_magazine

نشریه دانشجویی سیاسی، مذهبی و اجتماعی

ضحی



ZOHA_magazine

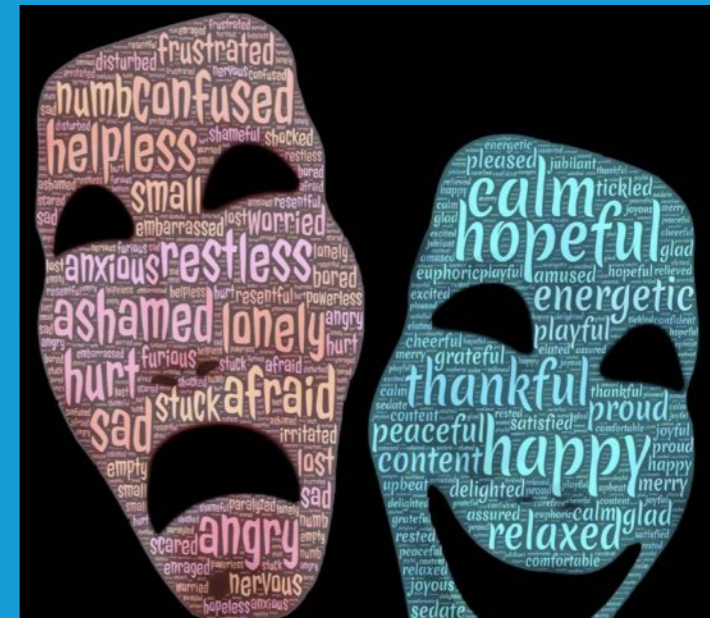
نشریه دانشجویی سیاسی، مذهبی و اجتماعی

ضحی

همه کاره ی این جهان، انسن است و اوست که حوادث را رقم می زند؟ خدای ماشینی همانقدر توهین به حساب می آید که خودبنیادی (سویژکتویسیم) نیز همان ابتذال را در سینه خود داراست. امروز، از هر نویسنده ای در مورد خدای ماشینی و حلال مشکلات سوال میکنی، با دیده ی تمسخر به آن نگاه می کنی و بی شک خواهد گفت چنین نمایشنامه ای که با یک اتفاق ناگهانی به پایان برسد و انسان هیچ نقشی در آن نداشته باشد، به درد قصه های کهنه مادرزگ می خورد. اما او هیچگاه به این اندیشه نرسیده که اومانسیم در نوشته های مدرن از کجا آمده و چه صلاحیت اخلاقی مجوز حضور آن را در درام داده است؟ چگونه ممکن است هر آنچه انسان خود آن را عمل می کند حق تلقی شود و هر آنچه خود تحت عنوان حدیث نفس بیان میدارد، شایسته آن باشد که همگان در سرتاسر دنیا به آن گوش فرا دهند.

«حلال مشکلات، نه تنها هر معنا و عاطفی را از داستان می زداید بلکه نوعی توهین به تماشاگر است. ما همه می دانیم که باید برای معنادادن به زندگی خود کنشی را خوب یا بد انتخاب کنیم؛ علیرغم بی عدالتی ها و هرج و مرجی که ما را احاطه کرده، هیچ کس و هیچ چیز به شکلی تصادفی سر نمی رسد که این مسئولیت را از دوش ما بردارد چه بسا بخاطر کاری که نکرده ای باقی عمر را در زندان سپری کنی اما هر روز صبح باید برخیزی و به زندگی خود معنا بدهی. آیا باید سرم را به دیوار بکوبم یا راهی برای معنا دادن به روزهای زندگی ام بیابم؟ زندگی ما در نهایت در دست خود ماست حلال مشکلات یک توهین به حساب می آید چرا که دروغ است...»

بله سخن مک کی درست است؛ انسان ها خود دنیای پیرامون خود را می سازند و تا خودشان خواهان تغییر نباشند، پروردگار در وضعیتشان تحولی ایجاد نخواهد کرد «إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُعَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» اما آیا

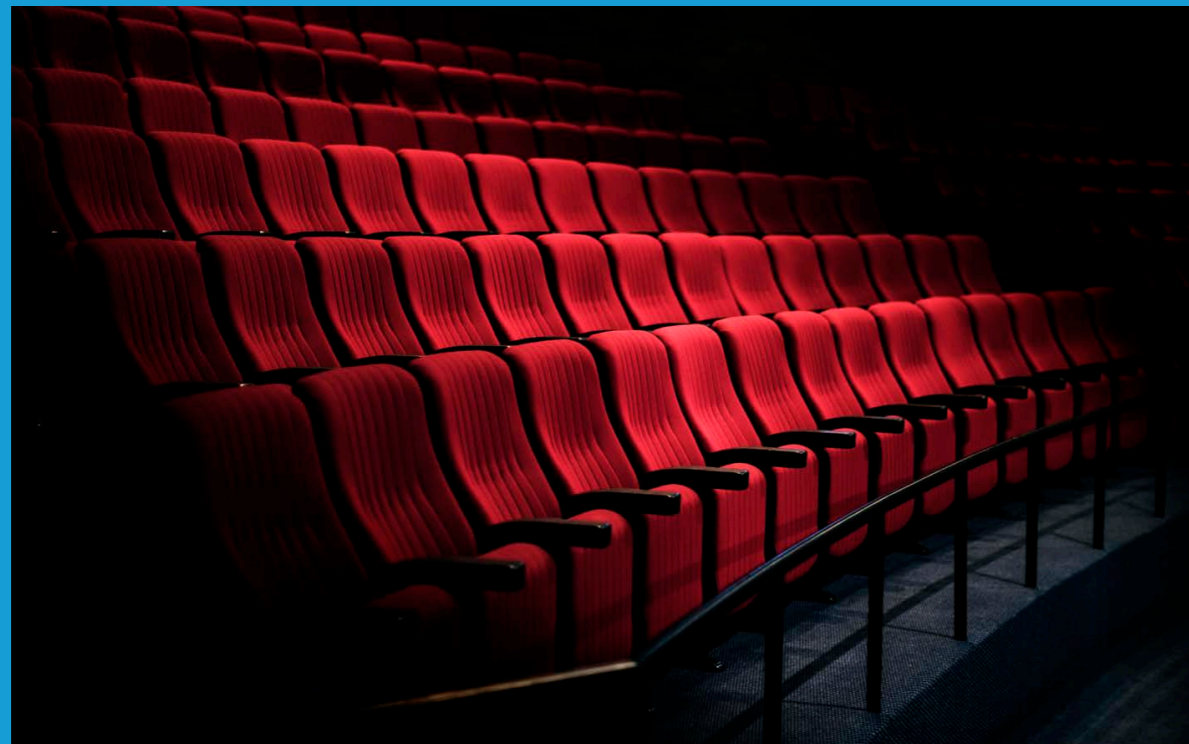


منابع:
۱- شمیسا، سیر و س. کتاب انواع ادبی. انتشارات میترا. ویراست چهارم. سال چاپ: ۱۳۹۲

۲- رابرت مک کی. کتاب داستان، ساختار، سبک و اصول فیلمنامه نویسی. ترجمه محمد گذرآبادی. انتشارات هرمس. چاپ بیست و پنجم. سال ۱۳۹۸.

۳- لاجوس اگری. کتاب فن نمایشنامه نویسی. ترجمه دکتر مهدی فروغ. انتشارات نگاه. چاپ مکرر (ویرایش اول) سال ۱۳۸۳.

۴- آوینی، سید مرتضی. مقاله رمان، سینما و تلویزیون. کتاب آینه جادو. جلد یک. انتشارات واحه. سال نشر: ۱۳۹۰



در عصری که ظاهراً آن را دوران تمدن و فرهنگ می نامند، کازانوهایایی در فضای ادبیات روپیده اند که عشق بازی های نامشروع خود را با مردم به اشتراک می گذارند. امروزه شخصیت اصلی اکثر درام های اجتماعی را افراد روان پریش، دچار سادیسزم های جنسی، گرایش های خشونت طلبانه، بی میل به اعتقادات مذهبی و مسئولیت های اجتماعی و قس علی هذا تشکیل می دهند. رواست که من بعنوان یک مخاطب همه ی این مطالب را بخوانم و تحسین کنم، فقط و فقط به بهانه ی این که نمونه هایی از تجربه های دیگران در زندگی اند؟

«شخصیت محکوم سه عامل است: ساختمان جسمی، آنچه از پدر و مادر به ارث برده است و تعلیم و تربیت خود او.»
همین تک جمله نشان می دهد که نمایشنامه نویس در عهد حاضر باید تمام توجه خود را بر روی منشا و عوامی زمینی که شخصیت را شکل می دهد، معطوف نماید و صد البته، کارآموزان نوپا و علاقمندان به نمایش، باید این سه عامل تطور شخصیتی را ملکه ذهنی خود کنند. آنها باید متوجه باشند شخصیت در درام مدرن، خود منشا تمام حرکات در دنیاست و این نویسنده مدرن است که با خلق وقایع علی معلولی سعی در آفرینش ماجراهایی می کند که شخصیت را قابل باور نماید. در چنین نگرشی، نگاه ها از آسمان ها به زمین دوخته شده و ریشه اتفاقات پیش آمده برای شخصیت های درام، تنها و تنها خود بنیادی اوست که مجموعه ای از خودآگاه و ضمیر ناخودآگاه انسانی است. افکار و ذهنیات شخصیت است که جهان بیرون او را می سازد. طبیعی است در چنین نگرشی امداد های غیبی و یا اثر دعا در تغییر سرنوشت نه تنها پذیرفته نمی شود بلکه تعبیه ی آن در یک نمایشنامه از ارزش هنری کار به شدت می کاهد و درام نویس، آماتور معرفی می شود. البته میان مفهوم کمک غیبی و حضور خداوند در تک به تک لحضات زندگی با بحث «خدای ماشینی» در نمایش های روم باستان، تفاوتی بسیار وجود دارد.

خدای ماشینی در یونان

روشن است که ما چنین رخداد هایی را در بحث درام نمی پذیریم چرا که نگاه یونانیان باستان به خداوندگارشان نگاه هایی صرفاً تمثیلی و افسانه ای بوده و هیچ تشابهی به باور خداگرایان حنیف ندارد. رابرت مک کی در ادامه می گوید:

رابرت مک کی، آنگاه که در کتاب معروف خود، داستان (ساختار، سبک و اصول فیلمنامه نویسی) در مورد مشکلات پیدا نکردن یک پایان مناسب سخن می گوید، می آورد:



ZOHA_magazine

نشریه دانشجویی سیاسی، مذهبی و اجتماعی

ضحی

۳۳



ZOHA_magazine

نشریه دانشجویی سیاسی، مذهبی و اجتماعی

ضحی

۳۲



قاف

بازگشتی دراماتیک به سیره پیامبر رحمت

بازخوانی زندگی آخرین پیامبر از سه متن کهن فارسی

ناشر: موسسه فرهنگی هنری شهرستان ادب

تعداد صفحات: ۱۱۶۲

سال انتشار: ۱۳۹۴

هادی پایدار



بازخوانی زندگی آخرین پیامبر از سه متن کهن فارسی و برایش یاسین حجازی



ZOHA_magazine

نشریه دانشجویی سیاسی، مذهبی و اجتماعی

ضحی

۳۴



عنصر دراماتیک بود و هر تصویر یا هر پاره گفتگو را در صفحه ای مجزا آورده و پاراگراف ها را نگاتیو هایی فرض کرده است که با حفظ ترتیب تقریبی زمانی و ضرباهنگ و تعلیق چنان بایست به هم می چسبید که اولاً صفحات برای خواننده بی وقفه ورق بخورد و ثانیاً او بتواند از کنار هم چیدن هر یک از صفحه/ کاشی های کوچک، طرح بزرگ پایانی را خودش کامل کند.»

پیامبر اکرم(ص)، رحمة للعالمین است...

این یک گزاره و یک جمله خبری است. در طول تاریخ اسلام، معتقدان واقعی و رهروان سیره نبی اکرم همواره بر آن بوده اند تا در مقابل یاوه گوینان و موهنان به ساخت پیامبر اکرم، این جمله را به آنان برسانند. در دوران معاصر نیز هرگاه توهینی از طرف رسانه های غربی بر وجود مبارک پیامبر اسلام می شود، هستند در سراسر دنیا کسانی که پلاکارد به دست با نوشته هایی در مضمون رحمت و مهربانی پیامبر، نسبت به عمل خطاکاران جبهه می گیرند. این همه درست، اما شنونده این پیام، از کجا بداند پیامبر ما مهربان ترین انسان روی کره زمین بوده و من بعد از این خواهد بود؟ و چگونه عمق مهربانی این بزرگمرد تاریخ را در تصورات خود، درک کند؟

اینجاست که عناصر دراماتیک به زعم نویسنده قاف،

گمشده های جدول تناوبی زندگی انسانها نقش خود را بازی می کنند. وقتی آدم ها حقیقتی را در قالب نمایش درک کردند، دیگر از محلال نخواهد یافت. نویسنده می گوید:

«گمان میکنم تصویری که هر کس خود از جزء جزء حقیقتی بسازد، واضح تر و از یاد رفتنی تر از شرح و تحلیلی است که نویسنده یا گوینده ای هرچند عالم و مطلع از همان حقیقت بدهد. نخست، "اصل" آن حادثه مهم است که زمانی جایی رخ داده و رویارویی "بی واسطه" خواننده با آن مهم است... اول مخاطب نداند حادثه ای چطور اتفاق افتاده، تمام شرح ها و تحلیل ها و مدیحه ها و مراثی پیرامون آن جز ذرات بتنی نیست که صرفاً سد رویارویی او را با آن حادثه بالا میبرد...»

جالب اینجاست که مولف، هیچگونه بازنویسی و دخل و تصرف در متن این سه کتاب نبرده است اما باین حال، نثر، بسیار روان و دلنشین است که انسان را بدنبال خود می کشد.

«مقدمه که تمام شود، نثری برهنه و بی حشو شما را به بر می کشد و حدسم این است که با خود ببرد. فی المثل نثر کلیده و دمنه نصرالله منشی برهنه نیست. آن همه آرایه به تن کرده که نه فقط مزین و مرصع که رسماً متکلف است. متکلف یعنی رنج آور. یعنی وصال کند و دیر و حوصله بریاد ده خواننده با متن. نثر سه کتابی که بازخواننده ام متعلق به دوره دوم نثر فارسی است. دوره دوم بینابین نثر مرسل و ساده و نثر فنی و سخت است...»

حال به نظاره می نشینیم چند پلان از سکانس «رحلت پیامبر اکرم» را در کتاب قاف، خوب به واژه ها، ایماژها و فضا سازی های نثر کهن دقت کنید:

فدای یک تای موی تو...

آنس ابن مالک گوید:

نزد رسول خدای شدم. بر حصیری خفته بود لیفین، و آن در پهلوی وی نشان کرده بود.

چون مرا بدید، گفت: «یا آنس، با تو هیچ کس هست؟»

گفتم: «نه، یا رسول الله.»

گفت: «بدان که اجل من نزدیک آمده است و هیچ چیز نیست به من دوست تر از مرگ و از دیدار خدای. و مؤمن را خود هیچ راحت نبود تا به خدای نرسد.»

آنگه زار بگریست.

گفتم: «یا رسول الله، چرا می گری؟»

گفت: «چرا نگریم که می دانم چه بر روی خواهد رسید امت مرا از پس مرگ من، از هواها و بریدن رجم و دوستی دنیا. یا آنس، بلال را بگوی تا یاران مرا همه بخواند تا»

سخنی فرا ایشان بگویم.»

آنس بلال را بگفت. بلال آواز داد که «یا معشر مهاجرین و انصار!»

یاران همه به مسجد رسول حاضر آمدند منتظر سخن رسول.

ساعتی برآمد.

رسول خدای سر از در حجره عایشه بیرون کرد: روی او چون ماه شب چهارده، تن و جان ضعیف بیوده چون شمع تاونده، ردای پشمین بر دوش افکنده.

برخاستند دو بازوی او را بگرفتند به محراب آوردند.

رسول گفت: «مرا بر پای بدارید تا همه سخن من بشنوند که طاقتم نیست که سخن بلند گویم.»

پس گفت: «ای یاران من! هیچ تقصیر کردم در حق شما و

در ادای وحی و پیغام های خدای که به شما گزاردم؟»

گفتند: «تن و جان ما فدای تو باد! هیچ تقصیر نکردی.»

گفت: «مهربان رسولی بودم بر شما؟»

یاران همه بگریستند. گفتند: «نهمار بودی.»

گفت: «هیچ دانید که شما را به چه خواندم؟»

گفتند: «تا بگویی.»

گفت: «مرا به شما حاجتی است.»

گفتند: «تن و جان ما فدای تو باد! آن چه حاجت است؟»

گفت: «حاجتم آن است که هرکه از شما بر من خصمی دارد به رویی از روی ها، امروز بکنید! فردا را بازمنهید که مرا طاقت داد قیامت نیست.»

خروش از میان یاران برآمد. گفتند: «معاذ الله کسی را بر تو خصمی بود!»

دیگر بار رسول این سخن وا بگفت.

عُکَّاشَه ابْنِ مِحْصَنِ اسَدی برخاست گفت: «یا رسول الله، من بر تو خصمی دارم به تازیانه ای که مرا زده ای در فلان حرب. که من آن روز تب داشتم، در مصاف راست نمی توانستم ایستادن. تو صف راست همی کردی، مرا تازیانه ای بزدی گرم. آن بر من سخت تر آمد از آن تب. بدان بر تو خصمی دارم. قصاص خواهم!»

رسول گفت: «هالا بروید تازیانه ای از حجره بیاورید!»

کس به حجره عایشه فرستاد تا تازیانه بیاورد.



ZOHA_magazine

نشریه دانشجویی سیاسی، مذهبی و اجتماعی

ضحی

۳۵

یادداشت

او به درد شما نمی خورد!

می گوید: برای سازمان مان یک نفر برای مدیریت روابط عمومی می خواهیم، کسی سراغ نداری؟

می گویم: جوانی بسیار توانمند و لایق هست که خیلی هم خوش اخلاق و خنده روست و تحمل و صبر زیادی هم دارد و همه به صداقت و درستکاری می شناسندش و او را امین می دانند، اما نمی دانم برای فضای کاری شما مناسب باشد یا نه، چون موهایش بلند است و موهایش را روغن می زند و خیلی به ظاهر و تیپش اهمیت می دهد و کلی هم برای عطر و ادکلن خرج می کند و به لباس مرتب و تمیزش می رسد!

می گوید: البته می دانی که محیط سازمان ما خیلی مذهبی است و طبیعتاً این سر و شکلی که تو تعریف می کنی با آن مجموعه خیلی سازگار نیست ولی حالا شاید بتوانیم قانعش کنیم که موهایش را کوتاه کند! چون بالاخره فضای عمومی بر وبچه های ما بیشتر جو رفقای هینتی و حزب اللهی است و حال و هوایشان این طوری نیست.

ادامه می دهم که راستش دور و برش هم آدم های مختلفی هست و با همه جور آدمی کنار می آید و گرچه موضع اعتقادی قاطع و شفاف و صریحی دارد اما روابطش خیلی وسیع و متنوع است و بعضی رفقای چندان مثل خودش نیستند.

بعد می گویم: البته مشکل دیگری هم در مورد بستگانش هست که فکر نمی کنم راه حلی داشته باشد! دو تا از عموهایش از سران ضدانقلاب هستند که پرونده سنگین دارند!

می گوید: نه دیگر این را اصلاً نمی شود کاری کرد، چون جواب استعلام از همان اول معلوم است!

می گویم: بله می فهمم، شما حق دارید چون محیط کارتان خیلی مذهبی است چنین آدمی به درد شما نمی خورد! اما آیا می دانی تمام اوصافی که من گفتم خصوصیات رسول خدا صلی الله علیه و آله بود؟

نگاهم می کند و دیگر چیزی نمی گوید!

هر دو سکوت می کنیم!

(یادداشت از حجت الاسلام زازری - روزنامه شهر آرا - ۱۰ مهر ۹۸)

چون تازیانه به دست گرفت عکاشه، گفت: «یا رسول الله، گر داد راست می دهی، این تازیانه نه آن است که مرا بدان زدی. من آن خواهم!»

رسول گفت: «آن در حجره فاطمه است. بیارید!»

کس به در حجره فاطمه شد. گفت: «تازیانه را می چه کنید؟»

گفت: «بابای تو را می بزنند!»

فاطمه با خویشتن بیوفتید که «الله! الله! بابای من؟! حسن و حسین بیرون دویدند. خویشتن فرا پیش عکاشه افگندند و زاری می کردند که «زَنهار یا عکاشه! بر آن تن و جان ضعیفِ بابای ما رحمت کن که وی بس ناتوان است.»

رسول ایشان را خاموش کرد.

عکاشه تازیانه برآورد، گفت: «یا رسول الله، یک کار مانده است. آن روز که مرا آن زخم زدی، من بر پای بودم. تو را نیز بر پای باید خاست!»

رسول بر پای خاست.

کدام خبر و تیترو روزنامه و کدام مقاله مفصل، می تواند به این شیوایی، و پزگی رحمة للعالمینی محمد رسول الله را به تصویر بکشد؟ این همان تاثیر جادویی عناصر دراماتیک بر ذهن و روح بشر است...



به آسمان دنیا رسیدیم. جبریل در زد. فریشته ای فراز آمد، نام وی اسماعیل. گفت: کیست؟ جبریل گفت: محمد مصطفی و ی گفت: آمد؟ جبریل گفت: آمد!

بازخوانی زندگی آخرین پیامبر پیغمبر از سه متن کهن فارسی: روایت یاسین حجازی

تلفن انتشارات شهرستان ادب: ۷۷۵۳۲۷۰۲
www.shahrestanadab.com

انتشارات شهرستان ادب



ZOHA_magazine

نشریه دانشجویی سیاسی، مذهبی و اجتماعی

ضحی

۳۷



داستان کوتاه دوربرگردان

هادی پایدار



آخرین پرچم را که می زدم گوشیم دوباره زنگ خورد. سر دوراهی مانده بودم که جواب بدهم یا نه. از طرفی باید میماندم و در کارهای هیئت به بچه ها کمک میکردم از طرفی صدایی از درونم مدام میگفت: آخه تو رو کی مجبور کرده از صبح تا شب مثل خر کار میکنی. حیف جوونیت نیست. یه کم به خودت برس، جوونیتو عشق است. یه سفر چن روزه که این حرفارو نداره. ...

راستش از زمانی که خودمو شناختم در مجلس امام حسین حضور داشتم تا اربعین امسال که اکثر کارهای هیئت بدوش خودم بود. تواین همه سال که کنار بچه ها برای امام حسین عرق ریختم، به نظرم هیچ حسی نسبت به عزای امام حسین نداشتم، موقع روضه و مرثیه هیچ اشکی نمی ریختم. دقیق نمیدانستم که دلیلش چیست شاید عادت، شاید تنبلی، تنبلی از اینکه حال و حوصله ی مطالعه دقیق و فکر کردن درباره ی دین نداشتم، شایدم ترس از اینکه نکنم آبرویم پیش دوستان و بستگان بریزد. این آخری برایم خیلی مهم بود، مهم که نه، خیلی ترس داشتم که دوستانم چه حرفهایی پشت سرم میزنند. اگر پدرم زنگ می زد و میپرسید در این روز محترم کجا پاشدی رفتی چه جوابی باید برایش آماده میکردم. آخر من اصلا مرد چنین کارهایی نبودم. تا حالا جرئت نداشتم بدون اجازه پدرم به سفری بروم چه رسد امروز که اربعین سیدالشهداست. چند بار به پیمان گفته بودم که یک روز دیگر ولی هربار گفته بود امسال تعطیلات خورده به آخر هفته. وقت زیادی داریم برای گردش. باخودم گفتم: حالا این به بارو میرم. اگه خوش نگذشت فوقش نیمه راه برمیگردم. دلو به دریا زدم و جواب دادم: سلام علیکم

گیرم که علیک. امیر م م معلومه تو کجایی؟ یه ساعته هی زنگ میزنم. مگه ق ق قرار نبود صبح ساعت ۸...

حرفش را قطع کردم: آره فهمیدم. راستش پیمان جان یه کاری پیش اومد.

_مثلا چ چه کاری؟ تو این هیر و ویری سفر باید نگران توام باشیم. دوماشین راه افتادن ما مجبور ش ش شدیم بدونه ون کرایه کنیم. زودباشا... راننده ش خیلی کفریه.. اماهونو بریده... شنیدی؟.. زود باش بچه ها رو علاف کردی... اه.. اه..

لرز خاصی تو وجودم رخنه کرده بود. آب سردی مدام از بالای پیشانیم به پایین سرازیر می شد. شاید برای اولین بار در تمام زندگی نوزده ساله ام میخواستم خودم تصمیم بگیرم. آب سرد همینطور پایین میومد که وارد چشمم شد. شوری عجیبی حس کردم. مجبور شدم چشممو ببندم که..... ناگهان پایم لیز خورد و افتادم زمین. انگار نمیدونستم روی نردبون به اون بلندی ایستادم. جوانی خوش سیما به طرفم آمد. دستش را دراز کرد و گفت: یا حسین بگو و بلند شو برادر. خدا لباتو از گفتن یا حسین خسته نکنه. من که از شدت ضربه گنگ و مبهوت شده بودم و تمام حسینییه دور سرم میچرخید، نگاهی به آن جوان انداختم و بلند شدم... آشنا نبود... اصلا در هیئت ما نیامده بود. شالی به رنگ سبز یشمی به گردش بود. با این که او را به وضوح نمیدیدم، اما برق چشمان سیاهش در آن سرگردانی، تنها شی ثابتی بود که چشمان مرا همچون آهنربایی به خود جذب می کرد، انگار در تمام دنیای چشمانم تنها عنصر ثابت و پابرجا مردمک چشمانش بود. به خاطر افکار چند لحظه پیش خیلی از آن جوان خوشم نیامد، برای همین خیلی تحویلش نگرفتم. خواستم بلند شوم و اسمش را پرسم و یک خوش آمد تصنعی عرض کنم که "به هیئت خوش آمدید" "اجرتان با سیدالشهدا" یا حرفهایی شبیه این که دیدم غیب شد. هرچقدر هم از او بدم می آمد قیافه اش به دم نشسته بود و جمله کوتاهش که گرچه اعتقادی به حرفش نداشتم ولی نمیدانم چه انرژی خاصی بود که مرا زود از جایم بلندکرد... سرم گیج میخورد که دیدم پیمان در مسجد ایستاده و با صدای بلند من را صدا میزنند.....

تلوتلو خوران رفتم طرفش و با عصبانیت گفتم: تو اینجا چیکار میکنی؟

_مگه تو جایی غیر اینجارو هم داری برادر... بیا که دیر شده.

دستم گرفت و منو انداخت توی ماشین. هفت هشت نفری میشدن. بعضی از بچه ها را از دور میشناختم ولی چندتا کاملا برایم غریبه می نمودند. سن و سالشون کم و بیش شبیه من بود. سر و صدای زیادی به پا کرده بودن. من از خجالتم داشتم آب میشدم که نکند یکی از بچه های هیئت من را هم بین آنها ببیند. فقط در ترس همین بودم و گرنه من خیلی هم بدم نمی آمد آخر هفته به مسافرت بروم و به اصطلاح جوونی بکنم. من که تجربه ی چنین سفرهای مجردی را نداشتم تا یک ساعت به خودم نیامده بودم. گرم شده بودم اما هوا اصلا گرم نبود... عرق می ریختم اما اثری از کار نبود... من فقط سرچاپم نشسته بودم. بیرون را که نگاه کردم دیدم به گردنه رسیده ایم و هوا رفته رفته دارد سرد می شود. خانواده های زیادی کنار جاده پتو ها را برسرشان انداخته بودند و چای میخوردند، قلیان می کشیدند و خوش بودند. بالای تپه آنطرف جاده چند جوان آهنگ روشن کرده بودند و با ادا و اطوار خنده داری دور هم می رقصیدند. داخل ماشین اما با هوای دهان بچه ها خیلی گرم شده بود. مه تمام شیشه هارا فراگرفته بود و دیگر چیزی از بیرون دیده نمی شد. بچه ها خوب تدارک دیده بودند. یکی بساط تخته را مهیا کرد دیگری پفک و چیپس باز کرد و به همه تعارف کرد. من اما یخم آب نشده بود. پیمان چنان ضربه ی محکمی به پشتم زد که تا چند ثانیه انعکاس صدای ضربه اش مرا مدهوش کرده بود. در همان حال گفتم: توفکری مرد... خودش پیدا نشه نامش که میاد... و همه باطرز وحشتناکی به خنده افتادند.

زمان که میگذشت خوب با آن ها خو میگرفتم. احساس کردم همه ی آنها مثل من جوانی هستند که میخواهند فارغ از جبر های خانوادگی و مذهبی به زندگی آزادی برسند. همان زندگی که لذتش را می برند. ادبیاتشان چندان برای من غریبه نیامد. جوک هایشان آنقدر خنده دار بود که میخواستی پنجره ها را باز کنی و چنان باشور و هیجان قهقهه بزنی که همه ی مردم صدایت را بشنوند. خوبی شان این بود که خیلی زود با آدم صمیمی می شدند و حرف هایشان را باور می کردی. برعکس بزرگتر ها که آنقدر از آدم شاکی هستند که انگار خودشان از بهشت افتاده اند روی زمین....

راننده اما تا آن زمان ساکت بود جزآنکه گهگاهی به جوک های بچه ها لبخند میزد و چند بارهم به بچه ها تذکر داد که زیاد آن ور و این ور نپرند که تعادل ماشین به هم میخورد و ترس آن دارد که ماشین در این گردنه پریچ و خم چپ کند.

من هم تا آن زمان خیلی حرف نزده بودم و فقط به حرف های بچه ها واکنش نشان میدادم. از من خواستند من هم جوک بگویم. چندتا از جوک های مسئله دار و منشوری را که همیشه در ذهنم داشتم ولی مجالی برای گفتنش پیدا نمی کردم تعریف کردم. برخلاف تصورم که فکر کردم شاید بی مزه بیایند، بچه ها از خنده روده بر شده بودند. پیمان هم که مشغول تلمبار کردن مواد در معده اش بود با دهان پر به بچه ها گفت: بچه ها انگار امیرجونم از اون اهل دلاستا... تحویلش بگیرین... خ خیلی آدم حسابیه و به خوردنش ادامه داد.

حس عجیبی داشتم. انگار در کشتی رویایی سوار شده بودیم و بی تفاوت به مسائل روزگار و فارغ از حرف و کنایه های پدر و مادر در دریای موج آرزوهایمان شناور شده بودیم. شاید به معنای آزادی پی برده بودم. انگار خود من ناخدای کشتی رویاهایم شده بودم. نه از مسئولیت های هیئت خبری بود و نه از آن فضای غم زده ...



ZOHA_magazine

نشریه دانشجویی سیاسی،

مذهبی و اجتماعی

ضحی



ZOHA_magazine

نشریه دانشجویی سیاسی،

مذهبی و اجتماعی

ضحی

دوت الیمنن سن بیل عباسین کسلیمیش اللری

من نجه نا لایق اولسام سن کی لایق سن حسین

(ترجمه: تو حبیب وخالق قوس خلیق هستی حسین

تو عالم طبابت و برای درمان هردردی حاذقی

تو را قسم به دست های بریده شده ی عباس دستم را بگیر

من هر چقدر هم نالایق باشم تو که لایق هستی حسین)

گریه ام پایانی نداشت. ناگه به دم افتاد که از سیدالشهدا مدد بخواهم. در قلبم اورا به یاری طلبیدم.... بارقه هایی از نور چشمانم را نوازش می داد... ملایم بود... بر خلاف نور خورشید که چشمانم را اذیت می کرد... اما در آنجا که هوا ابری بود و خبری از نور نبود...

راننده به سرعت ماشین را برگرداند و گاز داد... پشتم را نگاه کردم. دیدم سوسوی چراغ های آبی و قرمز از میان مه شدید دیده میشود. پلیس دنبالمان میکرد و ما سرعت از آنجا دور میشدیم. راننده خوب جلویش را نمیدید. ما ملتهب و ترسان عقب را نگاه میکردیم و از جلو خبر نداشتیم. برگشتم که جلو را ببینیم، سیاهی به چشمم خورد. دسته عزاداری از عرض جاده عبور میکردند. راننده با قدرت هرچه تمام پدال ترمز را فشار داد... جاده لغزنده بود... همان اتفاقی که نمیخواست افتاد... ماشین در آن جاده لغزان چپ کرد و دوسه بار دور خودش غلت خورد. من چیزی از آن اوقات به ذهنم نمی آید. نمیدانم چقدر گذشته بود که خود را بر روی جاده دیدم. مایع گرمی تمام صورتم را فرا گرفته بود، دست زدم. خون بود... من که از شدت ضربه منگ و مبهوت شده بودم ناگهان جوانی خوش سیما را دیدم که از میان دسته عزاداری جدا شد و به سمتم آمد. دستش را بستم بلند کرد و گفت: یاحسین بگو و بلند شو برادر. خدا هیچ وقت لباتو از ذکر یاحسین خسته نکنه. شالی به رنگ سبز بر گردنش بود، آشنا نبود ولی قیافه اش به دم نشست.....

چند ساعت که گذشت بچه ها بعد از آن همه شور و شوق و صحبت خسته شده بودند و به خواب رفتند. من اما خوابم نمی برد. شاید میخواستم از این لحظات آزادی تمام لذت را ببرم. شیشه ی مه گرفته ی کنارم را با پشت دستم پاک کردم تا به طبیعت زیبای اطراف جاده نگاه کنم. به روستایی رسیده بودیم. باران ریزه شروع به باریدن گرفته بود و جاده را خیس کرده بود به روستا که رسیدیم، جاده آسفالت تمام شد و ماشین در میان گل و لای کوچه های تنگ روستا به پیش می رفت. کشتی افسانه ای من انگار به گل نشست!... مردم روستا، عزای اربعین امام حسین علیه السلام را گرفته بودند. برای همین مردم زیادی درون روستا دیده میشد. از جاده ی خراب روستا که بیرون آمدیم... کمی جلوتر کنار جاده سیاهی به چشم میخورد. مه شیشه را پاک کردم تا درست تر ببینم... نزدیک تر شدیم. در آن هوای بارانی به نظر میرسید تقریباً تمام اهالی روستا جمع شده بودند و در یک دسته ی عزاداری به طرف روستای پایین تر میرفتند. بچه های کوچکی را میدیدم که آب از تمام صورتشان مثل ناودان پایین میرخت اما بدون توجه به باران تلاش میکردند تا علم هایی که در دستشان هست سالم به مقصد برسانند. پیرمردهایی که نای رفتن نداشتند اما یک دستشان تکیه بر عصا و دست دیگر بر شانه ی جوانتر ها قدم بر میداشتند. به چه می اندیشیدند?... آیا آنها هم مثل من در دام یک عادت همیشگی افتاده بودند. چرا به خانه هایشان نمی روند تا گرم و راحت بر بالینشان تکیه بزنند. آخر چه معنی دارد برای کاری که ثمره و نتیجه اش را در زندگی ات نمی بینی چنان خود را به رنج بیندازی؟

با دهانم بر شیشه، ها کردم تا پنجره از مه پوشیده شود و دیگر آنها را نبینم. یکی از بچه ها تازه از خواب بیدار شده بود. انگار بیژن بود. چندسالی از بچه ها بزرگتر بود و با ریش عجیب لنگری اش، شبیه بازیگر های هالیوودی می نمود. با صدای بلند جار زد: سورپرایز... بچه ها بلندشین که براتون سورپرایز دارم... بچه ها که با زور بیدار شده بودند، اوقات تلخی میکردند.

_ بسه دیگه تا کی قراره بخوابین... بیدار شین قراره کلی کثیف کاری کنیم.

و بعد پیمان را صدا زد و با چشمانش زیر صندلی او را اشاره میکرد. چشمانش شیطنت خاصی پیدا کرده بود و غلیان هیجان در صورتش شعله ور بود. پیمان کنجکاو شد و سرش را کرد زیر صندلی و چیزی از آنجا بیرون آورد.

نخست دیده نمی شد. چراغ وسطی ون را روشن کرد تا ببیند... همین که سوسوی چراغ بر آن شی افتاد فهمیدم چیست. مشروب دستسازی بود که بیژن از دوستش خریده بود. پیمان با کمی ترس و لرز و لکنت گفت: به... به... غ غ غافلگیرمونی کردی که پسر...

راننده را دیدم که آب دهانش را قورت داد و سعی کرد به گونه ای رفتار کند که او هم در این کار باسابقه است و مشکلی با خوردن الکل ندارد. اما من فهمیدم که چقدر ترسیده است...

خود من هیجان شدیدی در قلبم افتاد، انگار در دم رخت میشستند. دلشوره گرفته بودم اما من که تازه در آن جمع برای خودم جایز کرده بودم، نخواستم اظهار مخالفتی کنم.

پیمان مشغول باز کردن در بطری شده بود و با شور خاصی میخواست به همه نشان دهد که در این کار خبره است. هرچه تلاش کرد، نتوانست سرش را باز کند. مجبور شد با قدرت هرچه تمام تر سر بطری را بزند به برجستگی فلزی دیواره ون که ناگهان مایع و کف بسیار بر روی همه ی بچه ها ریخت. انگار هریکی از بچه ها در آن واقعه سهمی داشتند. لباس همه خیس شده بود. بوی وحشتناکی می آمد. نمی دانستم در آن موقع چه کاری از دستم بر می آید. کشتی باشکوه آزادی مان غرق شده بود... همه مان هم خیس آب نجسی بودیم که حتی یک قطره آن را ننوشیدیم... همین موقع بود که راننده فریاد زد: ایست بازرسی!...

همه در سکوت فرو رفتیم. ترس در وجود همه رخنه کرده بود. به نظر میرسید بیشتر بچه ها تا آن زمان اسم الکل را هم با ترس میگفتند چه برسد که الان همه غرق در شراب شده بودند. جر و بحث ها شروع شد... یکی گفت کارمون موم شد باید بایستیم... دیگری گفت میدونی چی داری میگی آگه بگیرمون کم کمش هر کدومون هفتاد تا شلاق داره... آن یکی که ظاهر نحیفی داشت گفت من مطمئنم تو ضربه ی اول سکنه رو زدم... پیمان گفت: د د دوربزن آقای راننده بهترین راه برگشته... راننده که چنان از ترس مثل بید بر خود میرزید که نمیدانست چه کاری بکند. کمی گاز داد. همه گفتند کجا می ری آقای راننده برگرد برگرد...

هیاهوی بچه ها مرا هم خیلی نگران کرده بود. کاری از دستم بر نمی آمد. ناگهان به گریه افتادم. هق هق گریه میکردم. دلیلش را نمیدانستم. من که تا آن زمان هرچقدر زور میزدم یک قطره برای حسین اشک بریزم نمیتوانستم حالا صورتم پر از آب گریه ام بود. نمیدانم چرا ولی ناگهان یاد شعری افتادم که زیاد در هیئت میخواندیم:

سن حبیب خالق قوس و خلیق سن حسین

سن طبابت عالمی هر درده حاذق سن حسین



ZOHA_magazine

نشریه دانشجویی سیاسی،
مذهبی و اجتماعی

ضحی

۴۱



ZOHA_magazine

نشریه دانشجویی سیاسی،
مذهبی و اجتماعی

ضحی

۴۰



جهت هرگونه نقد، پیشنهاد و ارائه نظر
 حول مطالب نشریه و همچنین همکاری
 در شماره های بعدی، می توانید با
 آیدی زیر در ارتباط باشید.



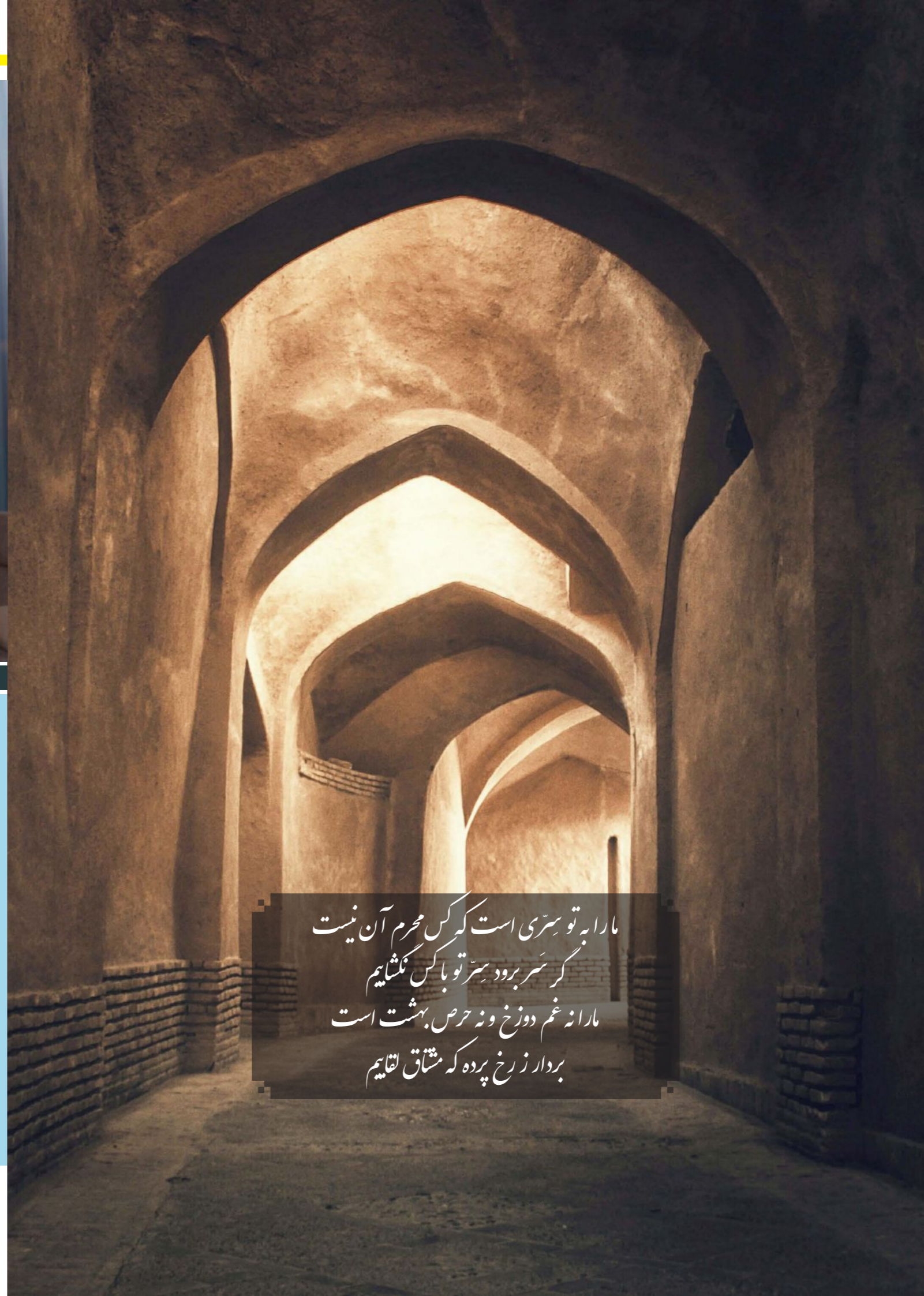
@Hadi_paydar78



ZOHA_magazine

نشریه دانشجویی سیاسی،
 مذهبی و اجتماعی

ضحی



مارا به تو بستری است که کس محرم آن نیست
 گر سَر برود بستر تو با کس نکشایم
 مارا نه غم دوزخ و نه حرص بهشت است
 بردار ز رخ پرده که مشتاق لقایم

